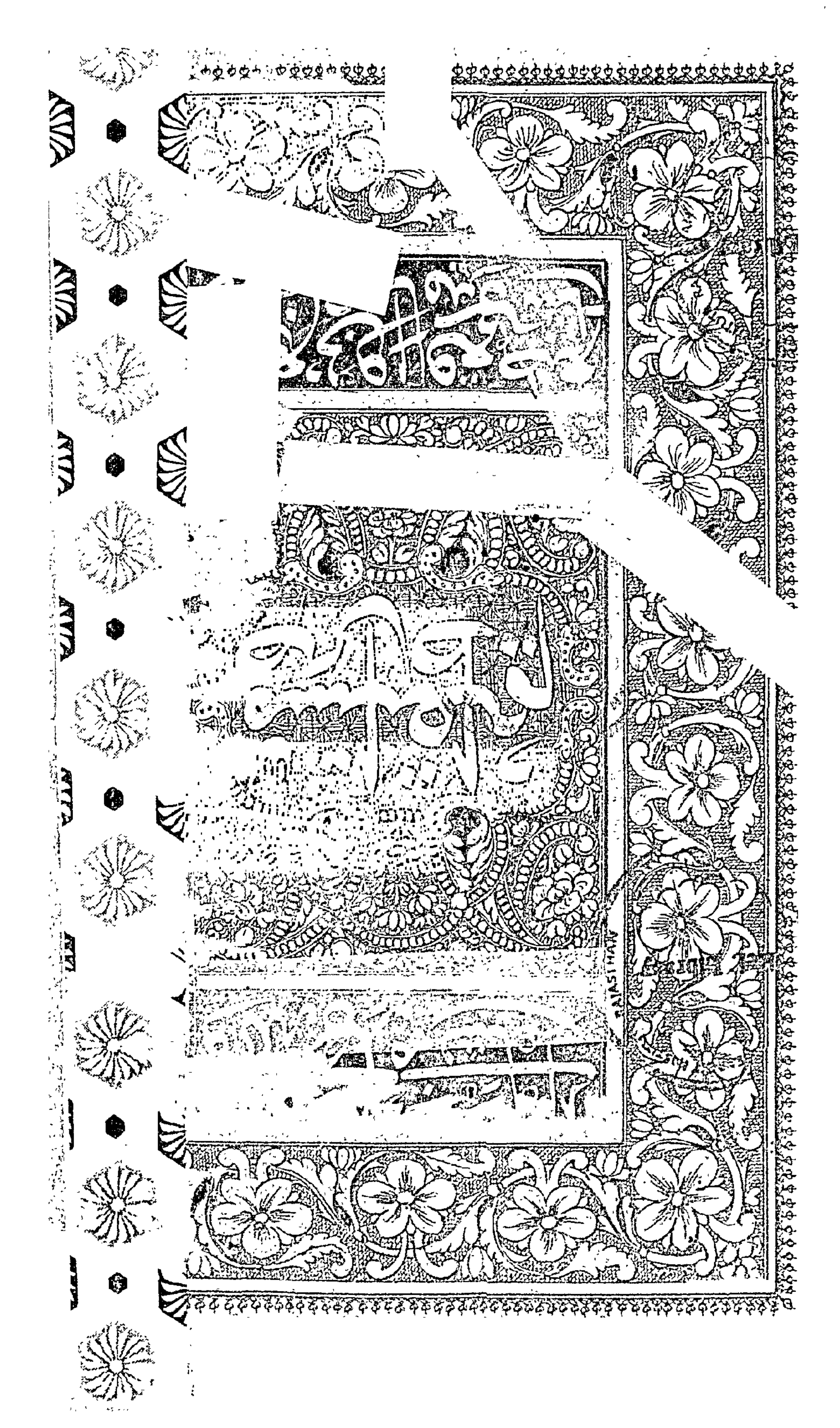


بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد و در حیطهٔ بیان احدی جز ذات پاک وی نمی‌گنجد
و برهان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَا أُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْکَ أَنْتَ کَمَا أَثْنَیْتَ
عَلَی نَفْسِکَ بر مفارق جمهور انام می‌درخشد و شکری که حق آلای بی حصر و احصای وی که هر لمحه بر امتداد ازمان
که مرکز دایرهٔ لطف رحمانی است گزاردن آن نمی‌تواند از هیچ مخلوقی بر نمی‌آید چه این شکر خود نعمتی است
که بجنبش هیچ نعمتی نمی‌آید و مناسبت و مقایست وی نمی‌شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که
مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی الابد الآباد
تکاپوی بی قیاس کند و باز خطرهٔ موازنهٔ شکر نعما در خیالش نگذرد و بجز عرق شرمندگی رونق بخش
جبین قصورآگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مسجل وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا را بمحکمهٔ بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس از این مشت خاک شمه از حمد و شکر نیز نمی‌آید
مگر آنچه او تعالی بلطف عمیم خود بآن امر میسر نماید ناچار چارهٔ کار این بیچاره آنست که از حول و قوة
خود متبری گشته اتباعاً لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور برآرد ثنا

نکشد و به نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون و بیچگون به تعلیم حمد و شکر خود این
ناچیز محض ابنواخته فرارسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشد
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وسبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم را همدم دم نفس و مونس نفس خود ورزد و درود نامحدود بر
علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطلع جریده اصفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا
گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین
تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلبیس اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلوات الله
وسلامه علیه وعلی آله واصحابه اجمعین وعلی ورثائه ونوابه الی یوم الدین
وعلینا معهم وفیهم برحمتک یا ارحم الراحمین اما بعد میگوید عاجز ذلیل
الراجی لرحمة الله الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی درباره این ضعیف نامتناهی است و از
اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب [illegible] مرکز دایره
ولایت دلیل سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی
سلاله خاندان صلب طاهر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی
حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین
تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد متع الله المسلمین بطول بقائه ونفعنا وسائر
الطالبین باقواله وافعاله واحواله است و این ضعیف در اداء حضوران
مجلس پاک مانوس باستماع کلمات هدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و خیرخواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین اشتراک
بهم رسد و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفص تحریر نیافته اگرچه از عیان
تا بیان و از حضور تا غیبت تفاوت تیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری ما لا

يَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاہد عدلست لیکن بحکم مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ
کمرہمت در اتمام این امر چست بستہ و نیت خالص از تہ دل درست نمودہ سعی پیش از پیش بجا آوردہ
و در اثنای تحریر این کتاب مستطاب باوراقی چند کہ جناب افادت مآب قدوۂ فضلاء زبان زبدۂ
علماء دوران مولانا عبدالحی ادام اللہ برکاتہ کہ در سلک ملازمان آن عالی جناب و باریافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بودند پارۂ از مضامین ہدایت آگین را کہ از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
شنیدہ دران اوراق تحریر کردہ بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت یاروہ فہمیدہ باب ثانی
و ثالث این کتاب ازان کلام ہدایت التیام بعینہ مشتمل ساخت اگرچہ احسن و اولی در تالیف این
کتاب چنان مینمود کہ بطوریکہ در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمہ آنچہ از زبان ہدایت
نشان حضرت ایشان صدور یافتہ بود اکتفا کردہ شد در تمامی مضامین ہمان راہ پیمودہ میشد لیکن از
نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابہت جناب رسالت مآب علیہ افضل الصلوات والتسلیمات بدو
فطرت مخلوق شدہ بناءً علیہ لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیہ و راہ دانشمندان کلام و تحریر
و تقریر مصفی ماندہ بود لہذا ادراک این اسرار غامضہ و مضامین عمیقہ بدون تمہید مقدمات و ایراد
تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذہان اہل زمان کہ بعلوم رسمیہ
معتاد اند از محض ترجمہ آنچہ از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافتہ بود خیلی دشوار مینمود
لہذا در بعضی مقامات گونہ از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تمہید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء المکملین اعلمہم باللہ الشیخ ولی اللہ
قدس سرہ برای تقریب مضامین بسوی اذہان مستمعین بعمل آوردہ شد معہذا این ضعیف ہر پارہ
را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نمودہ تا غث از سمین و مقصود از غیر
مقصود ممتاز شود و نقصانیکہ بسبب مداخلت عقل ناقص این ہیچمدان راہ یافتہ باشد باصلاح حضرت
ایشان منجبر گردد و این کتاب الصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمہ و چہار باب و یک خاتمہ مرتب
ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر ہدایات و ہدایات را بر تمہیدات و افادات منقسم گردانیدہ

می پسندد و چنانکه نتیجه حب اول فنا در علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود
همچنین ثمره حب ثانی فنا در همت است یعنی هرچه میگوید از محبوب میگوید و هرچه می شنود ازان می شنود
و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها
است و هر حبی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملایم و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لا یُلتَفَتُ اِلَیهَا است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که امتلاء تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لا سِیَّمَا عِندَ التَّعَارُضِ بَینَ
المَحبُوبَین مثلا نوجوانی متدین با ابوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
او محبوب و محبوب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
مکروه و مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه
مقر اصلی او عقل است و ازانجا جنود القوا الطبعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را
هیچگونه دران راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان محبوب زایل میگردد و لهب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصال محبوب رو بازدیاد می نهد و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد که هرگز آن وسعت
و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اِذَا فَاتَ الشَّرطُ فَاتَ المَشرُوطُ
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال اتم
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلا عطشان را نزدیک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق بهم
رسیده یعنی از جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنایافت او سر بر میزند اگرچه از کسی شنیده
باشد که آب مسکن عطش است و اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش باب زلالی می رسد و ازان سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او
سرایت میکند دران زمان یک حالتی وارد میشود که تعبیر ازان بجز نسیان ما سوای آب نتوان کرد

کرد بلکه لباس است که خماری شبیه لشکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را بنسبت آب حب عقلی است چه میلان
آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعا میدانند که مزارع و مراعی و ریاض آنها که سرمایه معاش و
اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت
منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تصرفات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر
میشود و چه حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابها و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه
مشقتها است که در حفر آبار و کری انهار و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان
و بر بهایم ایشان میگذرد و ایشان آنهمه را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی و در مثال
این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را دران دخلی نیست
و اگر احیانا کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و سفاهت
و دون همتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر که آب بدست ایشان می آید بر فواید و منافع او بعین
الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن فرحان
و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که
حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمحض
عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن بنسبت خود هدایت میکند و ایشان را باین سرمایه
سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مولداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص
میدارد از آنجا که طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این
امور اربعه را بوجود تمییز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۳** از آنجا که حب ایمانی و احوال و
مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای

آن بہ نبوت است براہ نبوت ونسبت نبوت مسمی کردہ شد واز انسکہ حب عشقی واحوال ومقامات او و نتایج وثمرات او منتہی بہ معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود حضرت حق کہ آن معرفت خلاصۂ ولایت است میشد بنا علیہ این طریق را کہ ابتدای آن از حب عشقی وانتہای آن بمعرفت است براہ ولایت ونسبت ولایت مسمی کردہ آمد **افادہ ۳** اکابر این امت یعنی ائمہ طریقت وپیشوایان حقیقت اگرچہ بکمالات طریق نبوت متصف ودر مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل وراہ امتیاز از طریق تحصیل راہ ولایت لنفرمودہ ودر مباحث او استقلالاً لب نکشودہ ودر تعیین مبادی آن سعی بلیغ نمودہ لہذا چنان مناسب می نماید کہ یک باب ازین کتاب برای بیان وجوہ تمایز فیما بین الحبین عقد کردہ شود و از انسکہ دریافت آثار وعلامات ہر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب کردہ شود واز انسکہ تخلیہ نفس از رذایل وتحلیہ آن بفضایل وبجا آوردن عبادات شرعیہ بر طریقیکہ مقصود شارع است اساس راہ نبوت ورونق بخش راہ ولایت ہست پس لابد یک باب ازین کتاب کہ مشتمل بر تخلیہ وتحلیہ ومتضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیہ باشد مقدم از بیان سلوک ہر دو طریق ومؤخر از بیان وجوہ تمایز طریقین معین کردہ شد تا طالبین راہ نبوت را سر رشتہ کار خود بدست آید وسالکین راہ ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید ونیز اکابر طریقت اگرچہ در تعیین مبادی راہ ولایت اذکار ومراقبات وریاضات ومجاہدات سعی بیش از بیش بکار بردہ اند اما بحکم آنکہ **مصرع** ہر سخن وقتی وہر نکتہ مکانی دارد؛ اشغال مناسبہ ہر وقت وریاضات ملایمہ ہر قرن جدا جدا میباشد ولہذا محققان ہر وقت از اکابر ہر طریق در تجدید اشغال کوششہا کردہ اند بنا علیہ مصلحت دید وقت چنان اقتضا کرد کہ یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیدہ کہ مناسب این وقت است تعیین کردہ شود ودر تجدید اشغال بطرق ثلاثہ یعنی قادریہ وچشتیہ ونقشبندیہ اکتفا نمودہ شود کہ این طرق ثلاثہ اشہر الطرق اند پس تجدید اشغال اینطرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است واز انسکہ حصول نسبت ولایت سلوک راہ نبوت آسان میگرداند وصاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لہذا حسن ترتیب مستقضی تقدیم این باب بر باب چہارم کہ مشتمل بر طریق سلوک راہ نبوت است گردید وباللہ التوفیق وبیدہ ازمۃ التحقیق **باب اول** در بیان وجوہ تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان وجوه تمایز
طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن
مشتمل بر دو افاده است افاده ۱ باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر
است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع
دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد
افاده ۲ اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر
است باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع جهات
عنصریه است جذب میکند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد و لیکن
چون غبار که مجتمع در جو توده توده شده است حایل از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که
درمیان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باین سبب صولات هایله رعدیه
و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا آنکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوایق را تحلیل
باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه
دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی
حضرت بیچون است در نشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر را بالطرق المعهودة فیما
بین الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الوساوس و جمع الخواطر و ترقیق الارواح
از نور و سکینه و التذاذ مالامال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر
الخفی الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ و حصول الالتذاذ بالخلوة و السکوت
والنفرة عن المخالطة مع الناس والمکالمة معهم اضمحلالی و خمولی
می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را از آن
انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الطف و اعلای تجلیات
و اقرب آنها است بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است

در ذهن او استقرار می‌گیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم الشموخ بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
ادراک او مثل چشم و گوش مقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر نزند
اگر احیانا خطره ماسوا در ذهن خطور کند هر آینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی
بفکر است نزدیک قوم بالجمله چون طالب بادراک و همت خود درین مفهوم استغراق قوی حاصل میکند
و آن تجلی پیوند جان او میگردد الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست و کرخود ساخته و با او امتزاج
بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک هست و قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي در شان
اوست و بسبب مجبوسیه با این مشتی خاک اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود
چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای وصول باصل خود میکند
پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقرار این تجلی حاصل
کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیع اعلی علیها یدا اما چون غبار بشریت مانع
لحوق او به حظیرة القدس میگردد ناچار تزاحمی در باب اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبعی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساط و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را
و لباسیست که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت و حدت این نسبت بغیابی و میان این
و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و اشکباری بهم میرسد و این
کیفیت مسمی بعشق است و از آنکه حامل این کیفیت روح حیوانی است این را حب نفسانی مسمی کرده شد
و این کیفیت آناً فاناً مترائد میشود تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و ثمره
این حب مترتب شود **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است **افاده اول** از
عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور
رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق‌تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع‌تر

افاده ۲ از جمله مویدات آن استماع الحان خوش واصوات دلکش وقصص شوق آمیز واشعار عشق
انگیز است افاده ۳ از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبعی باشد
مثل کثرت منام و ملاومت باغذیه کثیفه وامثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثالثه
در بیان آثار حب عشقی وآن مشتمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن نیست که این حب بالذات مقتضای
انخراق حجاب بشری ووصول روح الهی باصل خود میکند وبس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع
باشد خواه قانون ادب [illegible] ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام
متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب
عشق ومواجید مقید بقیود شرعیه ومتادب باداب عرفیه وطالب رضای مولی وملتزم متابعت +
مصطفی صلی الله علیه وسلم نمیباشند حاشا وکلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضای این
امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال میخواهد وبس بهر طریقیکه
بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب اینحال را ظن حصول
مقصود خود در استماع مزامیر وعشق مجازی وشغل برزخ وتخلیه اوقات از اذکار وطاعات وامثال
آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت
اگرچه انصاحب حال از راه تدین وتشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند
ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق وقرب ووصال او مطلوب میباشد اگرچه
آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را
از دیده بازی وآمد ورفت در مجلس خود ممانعت میکنند واز قرب وجوار بلکه از محله ودیار خود اخراج
می نمایند حتی که نوبت بسب وشتم ولکد کوب میرسد وآن عشاق هیچگونه از دید وادید واز آمد ورفت
محافل ومجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود وتحمل
غضب آنها نمودن وجان در کوی آنها باختن را کمال فخر وعلو همت می شمارند چنانچه کلمات
نظمیه ونثریه آنها دلالت صراحة برین میدارد وایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان

آوردن وحرف گله کسی بر زدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود ودر مقام حب عقلی بکدام پایه می
افگند معهذا ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات وشکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود
را بامثال این مضامین رنگین ومزین میسازند بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا
وکلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی وحب عقلی است افاده ۲ ازجمله آثار آن تفرد است
یعنی قطع علایق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل متشتته وهجوم علایق متکثره وتنگی حوصله
از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدن وسیاست منزلی وامامت جماعات واقامت اعیاد وجمعات
وایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن ولهذا از تزوج که اصل همه علایق است نهایت
نفرت ووحشت میگیرد افاده ۳ ازجمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه
که این شخص ناودان فیض حضرت حق وواسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق همان میگردد چنانکه
یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هرآئینه مرا باو التفات
درکار نیست افاده ۴ ازجمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم
ازجمله نظم وترتیب امور متشتته است وازانجاکه کار او بساطت در بساطت است اشتغال بامثال این امور
کار و بار او را پریشان میسازد افاده ۵ ازجمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر
شرع وباطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است وآن تعلق قلب است
بحضرت حق جل وعلا واین تعلق را انحای است مختلفه که هریکی را از ان انحاء نسبتی مینامند چنانچه
تفصیل این در محل خود مذکور است وظاهری است وآن امتثال اوامر وانتها از مناهی است ودرمیان
این افعال ظاهره وآن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک که قبله ارباب تحقیق وکعبه اصحاب تدقیق
اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح وتفصیل آن موفق شده اند پس هرکسیکه بوجدان خود متفطن آن
علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد واحوال او ممتزج بافعال میشود والا آن شخص قشری
محض ومتقشف محبت میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد والا شعبه از اتحاد در عقاید
او راه می یابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط داند وازانجاکه تفطن باین

است بآن القصه اگر آن آهن پاره را در مجال مجال مقال بودی هر آئینه بصد زبان آواز منیه خود
با نار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
گشته باین کلمه متکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباخان و حدادان و صواغان
بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش رحمانی نفس کامله را بطالب زار
در قعر لجج بحار احدیت فرو میکشد زمزمه انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از ان سر بر میزند که کلام هدایت
التیام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهٖ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهٖ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ
الَّتِی یَمْشِی بِهَا و در روایتی وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَتَکَلَّمُ بِهٖ حکایتی است ازان و اِذَا قَالَ اللّٰهُ
عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَ یَقْضِی اللّٰهُ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ مَا شَاءَ کنایتی است ازان
این مقالیست بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که در آن نیک تامل کنی و تفصیل او را بر مقام دیگر
تفویض نمائی شعر: وَ وَرَاءَ ذَاکَ فَلَا اَقُوْلُ لِاَنَّهٗ : سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ اَخْرَسُ
و زنهار برین معامله تعجب ننمائی و بانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ سر بر زد اگر از نفس کامله که اشرف موجودات و نمونه حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید
محل تعجب نیست و از جمله لوازم این مقام صدور خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و
رفع بلیات است که لَئِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّهٗ وَ لَئِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّهٗ مصرح است باین معنی و از جمله لوازم
آن ظهور نکبت و وبال بر عدو بدسگال این صاحب حال است که مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ
مفید همین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفه دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب با و میرسد
ادراک او وسعتی بس عظیم و پهنائی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات
امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و دستی که ما بین نفس این طالب و حضرت حق ظاهر شده بود
همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و باحاطه و انبساط
هویه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و مضمون
هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ وَ لَوْ دُلِّیْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَی الْاَرْضِ

ادا مور رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه باشد
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن بالجمله
خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن عده النعم
بر بهیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای
تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در وجود فطرت مسلم قرآن خود باشد خالی از ین نخواهی یافت و تمازج
بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از ان و تشابه و تشاتم بآن
در ما بین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا
و تعظیم استاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدایح خود خواهد
شمرد و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در نفع رسانیدن
در دل او به نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی
و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم
و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد از ان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و مناکح
مرکب او و مسکن او چنانکه هر کسیکه ممارست این امور کرده و مجالست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مر فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده
پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محبت میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد در رو بافراط و غلو می نهد باعث
تعظیم اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی

وافعالی که بازای نعم و بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضاجوئی او باخته ندانی که این از قبیل عجب
با قوال و افعال خود و احتیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را دو
جهت است بیک جهت از کمالات و ملالبات محب است و از جهت ثانیه از شعار منعم و تعظیم
آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله حب جواد است و مراد از جواد شخصی است
که افاضه امور نافعه لا لغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر که را باین صفت موصوف میداند
بالطبع او را دوست میدارد مثلا اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از سلاطین
ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر یکی که از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از صمیم قلب
خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش از دیاد عز و جاه آن کرما استقراری
میگیرد خواه بایشان انعامی از آن عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست
حال آنکه هیچ یکی از این عظما را جواد حقیقی نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا متصدی افاضه
امور نافعه میشود و سعی در فیض رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه
از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب
نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم و ثنا و مدح در اقران خود یا امثال این امور باعث
این افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه و الانعام مستور میدارند و بی
غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر تشبیهی بجواد مطلق پیدا میکنند بنا بر این مستوجب
حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقه در ذات فیاض او منحصر است
و کرا یا نمی بینی که اگر احیانا از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود بر همه ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود
می نمایند و از آن جمله تعظیم صمد است و مراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او بسوی
او احتیاج پیش آید و این صمدیت امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب
و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست از صمدیت و استغنا از جهت تشکل بلون و

امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از معین و مدد و وزیر و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و هرکارها و خفیه نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوبست مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج بغیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال مشکلات و استدفاع بلیات مرتبه ایست و در عطیه جمیعت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست فوق ازان و در عطیه حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق ازان و در عطیه نفس وجود و لقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیة مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیة عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیة و تعظیم را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر که یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر پله دیگر بانحطاط و پستی رو می نهد الا انی مبنی که هیچ یکی از منذبیان ملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیة او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوایج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه بر صمدیت بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوایج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بدیهیه بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از دل

او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و
مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش
میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی
ازین امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهم
لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که خوف
ازان متصور نیست البته خواهد شد تمهید ثانی چون منعم حقیقی و جواد مطلق نجات افراد انسان را
از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق جل و علا
ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و آنچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره
ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دوجهانی قرار داد
بزبان هدایت نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا اللهَ لِمَا یَغْذُوکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ
و آوازه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه خطرت در داد و کلام سراسر لطف
التیام که مشحون از نعمای حضرت حق و جود او و مملو از شرح و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات
کمال و نافی سمات نقص و زوال بود در باطن او رخنه تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر به صمدیت
او بند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و منبئ از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که مظهر
تفرد او بالوهیت که اصل صمدیت است و ربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس محامد و
کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبث در آفاق و مضمر در انفس است
و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصا در نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی و تحولاتی
مثل نطفیه و علقیه و مضغیه که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش
و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از اغذیه و تنمیه او اولا در بطون امهات و
ثانیا در صغر سن و ثالثا در کبر سن و رابعا در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه
ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال

آن بمحض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب والعجم الیصلح کرد تا آن موکه
درخیمہ فطرت مستور بود بر منصه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تفصیل فطرت بشی است
که منطوق فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ حَنِيْفًا فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِيْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيْلَ
لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا
است نصیبه الشان شود تمهید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و
توابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن از متممات احوال و تکملات آن نیز توان شمرد
چه افعال و اقوال بمنزلهٔ قالب است و احوال بمنزلهٔ روح چنانکه قالب بی جان معدود از
جنس جمادات است ہم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و
جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیہ است و آن از احوال قلبیہ لیکن آنرا در رتبهٔ تکملات
و متممات آن باید نہاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از
سب و شتم یا نغمه و سرود سرائی و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و
ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع
آید هر آئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیہ معدود شده در رباعی لهب آتش
غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیہ
را با قوال لسانیہ و افعال جسمانیہ تائید کنند البته آنہا را قوتی و ترایدی بہم رسد و وسعتی و
احاطه دست دهد هم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد
باشد اگرچه از امور قلبیہ و حالات نفسانیہ است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
آنرا دوبالا میسازد و آب و تابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور
آن حالت قلبیہ مثل کاتب مقطوع الیدین و شهسوار هالک الفرس خواهد شد + چون این مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم افاده + اید باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال او را
از اہل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که

معکیم وا بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانی در باره احوال بعساکر تائید تعظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم وسعت میدید پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث ازدیاد
امور ارلعبه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن
جوش حب و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
تهلیل که تفرد حضرت حق است بالوهیت و ربوبیت و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و قصاری
مراتب استغنا او سع جود و لغا و سقوط وسائط تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها و عدم
اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتی که هر کائنی که در عالم کون
بظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط داند و هر انعامیکه بادیا با مثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرد و هر کمالیکه در ذره از ذرات
موجودات تافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات موجود
است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعةً فساعةً در بحر عجائب قدرت
او غوطه میزند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد آناً فاناً در کتاب انعامات او مطالعه
می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمید هد این است
فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر بکمال خود میرسد
الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل
میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب
نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می دریابد و اگر زیر پا می بیند بجز آثار
انعام و عظمت نمی بیند ⁂ و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
همین می بیند ⁂ و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستر می بر باد
داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در
میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را د

مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جمله نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او
شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند بیت نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که
بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است +
و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل
بید از نسیم سحری می لرزد + و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و آوازه استغنا و بی نیازی
او فواره صفت می جوشد + پس این [illegible] شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر
و باطن مومن می شود بحب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این حب در صعید طیب
عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
و تمام ارکان و آداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می
نمائیم هدایت ثانیه در بیان مویدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است
تمهید اول باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و اساس مویدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل الآزال نصیبه این ذره ناچیز گردیده
و او را از زمره مقبولان معدود کرده + پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروه سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لطفی جدید و ترقی مناسب از و بظهور
می رسد + اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و بنسبت مصادفت
بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجا بر منصه ظهور می رسد
بنا بر آن این امور را از زمره مویدات و اسباب می توان شمرد اگرچه موید حقیقی و سبب اصلی
همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند + چه از ضعاف
مضاعف این امور موید حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این موصوفات + تمهید دوم باید دانست که اگرچه مویدات این سرمایه سعادت

را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ بر سبوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند افاده ۰ امداد از عمده
مویدات حسبا یمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال وفور رغبت بر
موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدا
ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضا جوئی حضرت حق جست
بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او و لاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن ۰
نه آنکه مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس
او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت
و رغبت و تعظیم از صمیم قلب نسبت او امر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق
در رضا جوئی خالق و استحکام عزیمت برفع موانع و عوائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضا جوئی
منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال او امر او باختن در نظر همت عالیه خود
بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود برضا جوئی او موازنه میکند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنهٔ کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بر ان چیره دست می شمارد اگرچه
آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ جز لقیبان و
نعرهٔ مبارزهٔ اقران او در سست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب
سکر شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً میداند که بهر که روی
همت خود آرم و نیروی عزیمت بر گمارم فی الحال مثل مور خسته حال پایمال توانم کرد اگرچه
رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائرهٔ تقریر و نطاق
تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت آن سرهنگی می نماید

درحق وی اقرار بخطا و نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاوت و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم
موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد
بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در
اظهار خوارق و کشف وقایع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف
وقایع منسوب اند و آثار اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسه آب است که در
وقت سیر الی خصوصا در بلدان معموره یا بر لب آبها یا بر سر بحر مهره کسی نمی ستانند ناگاه
وقتی میسر شد که در میدان لق و دق بی آب و گیاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به
لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسه از آب زلال بدست
آورده و همگی همت خود باو متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود پیاله
پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را
از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار
کرده و گویا که عصاره جان خود بر آورده لختی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین
امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در
خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
می آرد پس ناگاه وقتی میسر شد که از اظهار کلمه حق جان بازی و آبروریزی پیش می آید لیکن
دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهل
اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری
در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میسر شد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات
شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست
افاده ۲۳ از جمله مویدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تایید
شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا ابتداع طریقه از طرق حقه یا نصرت مقبولی

مولی وانقیاد او کاری نیست و از هجر و بعدی که مخل انقیاد و موجب سخط مولی باشد او را عارض

و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از فروع و

نتایج همین است استغراق همت و فنای عزیمت انقطاع علایق حبیه و بغضیه از ماسوی الله

لغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن

از لوازم خوف وطمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را

بولتوف اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد اعتقاد در تربیت مولای مشفق خود که آن

عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و

افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در

دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهایم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او

تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر ژیان و

پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور رفقو البته آن

ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب است گفت پیغمبر

باواز بلند ۰ بر توکل زانوی اشتر به بند ۰ افاده ۴ از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر

بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه

شخصی برای رضاجوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و

تب و تاب جزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق

میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد در این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که

محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع

نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده

و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر

کرده و مسند شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت

وافتخار ورونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور وشادمانی وابتهاج وکامرانی
لیته بنیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی با ورساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات وممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور وابتهاج برابر حبه
وهم سنگ ذره نخواهد یافت وهرگز رنجشی از ان بدل او نخواهد رسید واگر احیاناً حرکتی که مشعر
باضطراب ومخبر از پیچ وتاب باشد از ان صادر شود هر آئینه در دل خود انفعالی وخجالتی خواهد
کشید وخود را لسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان وسبک مزاجان خواهد شمرد
همچنین صاحب حب ایمانی لسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی وانواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را
از مصائب اگر چه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد وکدورت آن در ابتهاج وسرور
او هیچ گونه اختلال وفتوری نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا وعدم التفات لشدائد وعدم
وصول اثر مصائب بدل آن مومن وکمال سرور وابتهاج بنعم منعم را شجاعت بر بلایا
باید دانست واز ینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در شکر است وگاهی کار
او بصبر نمی رسد وروح شکر همان سرور قلبی است که لسبب ملاحظه نعم متکاثره وآلای
متوافره سر بر زده وسائر افعال واقوال تعظیمیه توابع آن واز فروع شجاعت بر بلایا
دوام سرور وابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت وسرور است که لسبب ملاحظه
نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات والا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی
از غبار وذره بی مقدار است وبر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل
ولا یزال است ونعم او فائض در همه حال واز فروع همین شجاعت است رضا بالقضا چه آن
[illegible] محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف واشفاق مالامال
[illegible] حال می بیند البته عقل خالص وکه مستنیر بنور ایمان است هر بلا ومصیبتی را که متعرض
[illegible] حال او خواهد شد از قبیل تربیت وتادیب خواهد شمرد ومع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم
استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی

نعم یا گلہ جدید شد فتوری در بعضی از ان صادر از و نخواہد شد بلکہ حکایت شکایت وحرف گلہ را در ذہن خود موقعی نخواہد یافت بیت: بدرد وصاف ترا حکم نیست دم در کش ؛ کہ ہر چہ ساقی ما ریخت عین الطاف است :: لہذا صاحب حسا بیانی از اشعار شوقیہ و مضامین عشقیہ کہ اساس اکثر این کلمات بر گلہ و شکایات میباشد التذاذی نمی برد و حلاوتی نمی یابد بلکہ از شنیدن امثال این اشعار او را تاذی بہم میرسد افادہ :: از جملہ آثار حسا بیانی عدم اعتنا است بریاضات شاقہ در ماکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیہ مباحہ یعنی این امور شاقہ را از مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصداً نمی نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحہ کہ از لوازم کمال او واز آثار حال اوست مرتب شود البتہ آن امور شاقہ را سہل بلکہ لذیذ دانستہ بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواہد نمود مثل تحمل مشاق در امر جہاد و امثال آن از امور دین متین و متممات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی کہ رغبت آن در تہ دل جا گرفتہ و علاقہ بآن در بیدای قلب قرار یافتہ و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکہ بسا است کہ نیل حظوظ نفسانیہ و انتفاع بلذائذ جسمانیہ او را ترقیات عظیمہ می بخشد کہ مصداق کلام لازم الوثوق یَا اَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا است تفصیلش آنکہ چنانچہ بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان خود را در تصرف امتعہ خود اجازت مطلقہ میدہند پس اگر آن بندہ برگزیدہ محض برای اظہار یگانگی بلکہ برای اظہار شدت احتیاج خود کہ او را ولی دیگر کہ متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر کہ حظوظ نفسانیہ او را فائز گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعہ نماید ہر آئینہ علاقہ یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کردہ باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البتہ نکرہ و پردہ بیگانگی در میان خود و مولای خود انداختہ باشد بلکہ اگر در معاملات موالی و عبید مخلصین ایشان تامل کنی البتہ دریابی کہ در بعضی اوقات طلب و اشد محای امثال این عبید بلکہ اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیہ و لذائذ جسمانیہ بر موالی خ و علاقہ عبودیت را آب و تاب

می بخشند که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده مهیا اند که همه
اسباب عیش و عشرت و امتعه تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض
برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت
استعمال آنرا براستدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امتثال این احوال استدعا و طلب لذائذ
و حظوظ لطفی وارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه اکثر احیان
در معاملات حب یارانی که مطمح نظرشان بجز همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی
عظیم می بخشند ولا اقل در دروازه شکر که اعظم آثار حب یارانی است برروی اهل یاران میکشود بنابرین
کلام ربانی و آیات قرانی با باحت این لذائذ و ترک اعتراض اهل آن ناطق گردید یاایها الذین
امنوا کلوا من الطیبت واعملوا صلحا ۰ یاایها الرسل کلوا من الطیبت واعملوا صلحا
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبت من الرزق ۰ قل هی للذین امنوا
فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة افاده ۵ از جمله آثار حب یارانی وجدان حلاوت
مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب یارانی الفتی است
مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال التعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی
و تعظیم جنانی را بجدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد
مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا
در صدر کلام مذکور شد القصه باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارت
از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال و ممتزج بافعال او
می شد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال ازدیاد قوت و کمال ترقی در باره
احوال می بخشند بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد دور از تقشف و مهر از
الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند افاده ۵ ۰
از جمله آثار حب یارانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

سنرلی با ملی وتحمل مشاق در خدمت خلق الله وتحمل ایذا در تربیت ایشان وامثال این را از امور مخالطت
مع الناس وعزلت وفرار از خلق وسکوت براری وفیافی وشغل اوقات باذکار ومراقبات ترجیح می
دهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده ومکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای
حق جل وعلا مدخلی زیاده از امور ثانیه است وصاحب این حب هیچ کمال را هم سنگ اسباب جلب
رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده** ۶ از عمده ترین آثار حب ایمانی وافضل ترین لوازم آن حقیقت
تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند چنانکه فرموده وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
ودر حدیث التَّقْوَىٰ هَاهُنَا مُشِيرًا إِلَىٰ قَلْبِهِ اشاره باین رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
امور ضاره متفاوت است در کمال ونقصان وکسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
قول او مخالف وجدان وبرهان است وکلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه
از اذعان که اضعف مراتب اوست حاصل است واین را بمحض اذعان عقلی می نامند وشخصی دیگر که او را
اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را ممانعت در ملابست آن امور ضاره
تواند کرد اگرچه مقتضای میل آن امور ضاره ومیل بملابست در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان
مضرت او بآن مقاومت می نماید واو را نمی گذارد که جوارح واعضا را بآثار خبث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی واین را باذعان فعالی مسمی باید
ساخت وشخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور
ضاره روبروی او حاضر می شود واو را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی می
آید که باعث اقدام این شخص بآن امور ضاره باشد هر آینه در باطن این شخص از آن خوفی وانجذابی
می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد وچشمان او بی رونق میگردد ولکن
استرخای در اعصاب وتشنجی در اعضا بظهور میرسد واین را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین

مراتب ثلثه اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد با عیاد آنها و مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در ترویج
بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان اصل ایمان است که بدون آن از خلاص
نجات از درکات نیران متصور نیست ** و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی
ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده بالنفس بهیمیه است و روح آن ایمان
مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بالنفس و شیطان تواند کرد ** و مرتبه
ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بنسبت ممنوعات
شرعیه است ** و روح آن همون اذعانست که حلاوت ایمان و معده و از مراتب احسانست
و انبساط نموذجی از آثار صاحب این مقام و بهر صاحب وجدان سلیم و ذهن مستقیم که مبصر بصیرت
خود در ان امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره ازین امور بسیره تواند کرد ** **

هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است **

افاده ** ۱ ** چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد
و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین
میسازد و شکر و توکل و صلاح و صمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظه تفرد آن ذات با برکات با یجاد
جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات با نواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار
دشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید فعال
که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی که جمیع امتعه و اقمشه خود را از مملوکات
مولی می شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خود می چرد معدود کرده انتفاع از مزخرفات
و اسباب زندگانی بر میگیرد حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن
خداوند دانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را هیچ از وساطت در تاثیر و آلتیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بربوبیت رب الارباب صدر او منشرح می شود

که رَضِینَا بِاللّٰهِ رَبًّا رمزیست ازین مقام و تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعتی میگیرد که وَبِالْاِسْلَامِ
دِیْنًا وهکذا اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ ایمائیست باین کلام و در اتباع سنت لذتی می
یابد که وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا بیانیست از احوال مثال این کرام بل لا بد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ وَاِنْ
تَشْکُرُوْا یَرْضَهُ لَکُمْ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
آثار محبت حق جل و علا هویدا میگردد و انوار رضامندی او که اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ
لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ اشاریست بآن جلوه گر میشود و او را در کنف حمایت
خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده چار رخنه تدبیر تکوینی و تشریعی خود ممتاز و القصه
او را اتصالی به حظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینات و تشریعات چه در علوم عقلیه و چه در عوارض
قلبیه بدست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک کرده
اند یکی قوه ادراک آله دریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت
می توان کرد و آنرا مسمی به عقل میکنند و دیگر قوه جازمه که حامل سائر کیفیات نفسانیه سوای علوم
و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال
آن است و او را القلب ملقب میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت
آن دیگر است و نفس شجاعت دیگر که بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب و در اسباب
تحصیل وی است که مبارزت شیره زنی بلکه مقاومت سارقی ازو صورت نه بندد و بسا دلیر پردل است که در عرصه
جولی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم شجاعت و تمییز آن از سائر کیفیات نفسانیه
ازو متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست یا شیر ژیان و امثال آن و عیان
به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض این کیفیت خوفیه که از آثار او
رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری دیگر است چه حالت
را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین در

نور ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تاب
و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه + چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب فی بین گشته
گردید پس باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن
چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه
ایشان را باین مقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر
امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت وکیل مطلق از جانب
ادراک برو هویدا میگردند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام
یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه
او را تر غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها روبروی
او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن
در ذهن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان
تعلق دارد یا مسائل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه
و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین
زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه می یابد و این قسم اشخاص را در
عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره
از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه مثلا بر اشیای مقدرة
الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعت و جرائت
میابد و داعیه و عزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص
[illegible] و شد این عزم و داعیه حیران می ماند و لمیت و را در نمی یابد و به نسبت اشیای غیر مقدرة
[illegible] یا اشیائیکه بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جلبی و انجامی مستعمل
و وقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی و وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع

این در باطن او حادث می شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب از دل و فواره صفت
می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق ابر زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد و گو که بر امور یکه باعث
مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
مستهجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گو که مندوبیت و ممنوعیت آن افعال
را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی
پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل و تنفری و تقذری هویدا میگردد و گو که
امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و بسا است که عقل این بزرگواران به حقیقت آن امور متنبه نمی
شود و در سبب حدوث این هواجس قلبیه متحیر می ماند و این قسم اشخاص را شهدا و حواریین در شرع ملقب
میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر
گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعضی اهل خدمات از اقطاب
و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که
دعائیکه بعد از انکشاف مدعو له یا بعد حدوث عدد ق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب
الاجابت است چه آن دعا هم از جمله نهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی
در ابطال آن امر مدعو له شده در مقابله این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی
در تحصیل آن امر مدعو له و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل
این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله ائمه این طریق و اکابر این فریق در
زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند
پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **افاده ۲** و اعلی ازین مقام مقام
است که بعضی از رجال مفطور بر آن کمال می باشند و حسب کمالی پرده خفا از روی آن مقام دلکشا
میکنند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق ظهور می نماید بتصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی ردی الاستعداد و بعضی جید الاستعداد
و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان
میباشند اگرچه گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار
و ممارست سواری و شکاری نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل وی میجوشد
و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال میکوشد و کارآزمایان پیکار را با کر اوضاع و اطوار ایشان از
درزی و لباس مثل طرز بستن عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک
سپاهیان و همچنین طریق ایشان در محاورت و مجالست و سواری از ته دل دوست میدارد و هر چیز را
که از لوازمات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه که مشتمله حکایات حرب و اهل حرب
باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه بر حرب در دل وی جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میدارد
و بضد آنها بیگانگی جبلی بلکه از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها و درزی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را
بکمال میرساند و هر صناعتی که یکی از این امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او
استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و مادامیکه محاربت حرب را بدست نیاید و استاد
شفیق او را تعلیم قوانین حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ [illegible] اقبال
زندگی خود را بهیچ و تاب میگذارد و همین که این مراد او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از
خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخص حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر
میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل
اینچنین شجاعت است لیکن باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل و تعلیم را
[illegible] بسوی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریست چه در دل خود جوش
شجاعتی که میدارد مقتضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات

و مجالست اساتذه و حضور معارک ممکن پس ناچار باضطرار خود بجو و طلب آلات و تفحص اساتذه و استقرای
معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او بصد آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و
امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقه مماثلت و مساوات با او نخواهد نمود و بعضی دیگر بر صفائی
لوح جبلت و مهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشان از مربی مشفق بدست آید بقدر
قوت و تربیت و تعلیم و ستاد و به اتفاق زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق
انعکاس مسوی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بد و فطرت واقع شده اگر هزار
اساتذه فن با نواع تربیت و تادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت و لایق محاربت
نخواهد شد و از تمام شاه نامه غیر از بیت منیژه منم دخت افراسیاب ٭ برهنه تنم را ندیده آفتاب ٭ یاد نخواهد
گرفت ٭ همچنین افراد انسانی بنسبت فیض ربانی و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر بدایت
افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب
از عقائد و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل و مدینه بیش نیست
در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال جمالی جبلی ایشانرا بایمان حقیقی ملقب
میسازیم و چون آن کمال جمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرایع تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی
قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض نمونه عنایات الهیه
در ازل الازال فروخته شده بود محیط میگردد و نور بسیط او را همرنگ خود میسازد و آب و تابی بس عجیب و
غریب می بخشد پس بسبب انضمام نور جبلی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال و بالا رونق یافته
است مثل کوکب درخشان بنظر بصیرت اختر شناسان ملک و ملکوت خیره میسازد و از نهاد شهسواران میادین
کمالات و سیاحان بحور احوال و مقامات ندای هو سیدنا و اعتق سیدنا سر برمیزند این قسم از
کمال را بزبان شرع صدیقیت میگویند بر اهل ذکا و فطانت و ارباب تحدس و ذکاست که ملطف فهم [illegible]
وصفائی قریحه بمغز این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من حیث مقابله [illegible]
میباشد و من حیث محقق در شرایع پس اگر صدیق زکی القلب بسبب رضا و کراهیت حضرت حق در افعال

واقوال مخصوصه وصحت وبطلان در عقائد خاصه ومحمودیت ومذمومیت در اخلاق وملکات شخصیه
وصلاح وفساد ونظام واجب الحفظ در وقائع ومعاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلا
بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی وفلان
عقیده خاصه حق است یا باطل وفلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم وفلان معامله خاصه که فیمابین
اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصا
ودیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما وعلم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است وثانی تقلیدی
واگر زکی العقل است پس نور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع
انسان عموما متعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند آن کلیات در ذهن او وعلی مر الدهور والاعصار
محفوظ می مانند واستنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میسر
بوساطت نور جبلی وبوساطت انبیا علیهم الصلوة والسلام مثلا بشهادت قلب خود میداند که هر فعلیکه
چنین چنان باشد ومترتب بر فلان چیز ومثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی وهر
عقیده که متعلق بر فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات واسمای الهیه یا دال بر فلان وقایع واز
فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است ودر تربیت نوع انسان معاشا یا معادا
دخلی میدارد وهر عقیده که متعلق بر فلان حقایق است یا بر فلان اسما وصفات یا بر فلان وقایع یا
ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشا ومعادا بکار نمی آید
وتعلیم وتعلم آن فضولی می نماید وهر خلقی وملکه که منتج فلان نتایج باشد ودر تحصیل آن بفلان فلان امور
حاجت افتد محمود است والا مذموم وهر معاملتی ورسمی سیاسی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول وموافق نظام اتم است والا واجب الرد ومخالف نظام پس در کلیات شریعت وحکم احکام
او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت وهم استاذ انبیا هم ونیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی
که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند وبعضی اهل کمال آنرا وحی باطنی می نامند

پس فرق درمابین این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت سلطان و اشباح حکم
ومبعوثیت الی الامم است و پس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار یا نسبت ابنا
کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقهٔ نبوت است و من وجه علاقهٔ اخوت و ایشان احق
الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبهٔ ایشان نشود و گو که جملهٔ اهل ملت یا بعث
ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بامامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان اگرچه نه علم انبیا است
لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده بحکمت بینا مند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف
شده و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که الله یصطفی
من الملئکة رسلا و من الناس و ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران
علی العلمین و کلا فضلنا علی العلمین و من آبائهم و ذریٰتهم و اخوانهم و اجتبیناهم
و هدیناهم الی صراط مستقیم و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی
الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار و انهم عندنا
لمن المصطفین الاخیار بیان همین معامله است بسبب همین اجتبا و صفا رضای حق در
رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان
تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونهٔ از آن عنایت و لایت و پرتوهٔ از آن عظمت و عزت نصیبهٔ این حکمای
ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این صفت
ممزوجهٔ بذکای عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ
ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است
از کسب و اکتساب و حدوث و تجدد و ادراک آن راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزد یک مصادفت
مویدات و اسباب آن تدریجا متحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با [illegible]
او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد تا چه در میان طفل صغیر و بهائم
هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر اکل بسیار ضعیف از بهیمه میباشد و بعد از مرور دهور

ازآن امر مستور بسبب اولیت علوم دراد راکات ظهور می فرماید وازینکه در صدر کلام مذکور شد که بیان
عنایت ایزدی که در ازل الآزال درباره صاحب این کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات و هر
مرتبه از مراتب ورا لطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقاید حقه و اخلاق محموده و معاملات و
رسوم صالحه کشان کشان می آرد واز افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم
فاسده بوقایع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد دلیل آن بابا ورا به محافظتی مثل محافظت انبیا
که مسمی به عصمت است فایز میکنند تصویر پیش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق
صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی وانهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق
فتور و خللی در قوای بهیمیه او راه مییابد و بسبب همین فتور بسوی قبایح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب
ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر بر
ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان
مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبایح مذکوره بنابر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقذری بنسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه مر انجاس
و الواث را و اگر احیانا از ایشان بطریق خطا و نسیان از غلبت میلان بسوی قبایح مذکوره واقع
خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز
خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذو الجلال
وانهماک در مقام فنا و بقا و معارف وانکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات متشتته وانطماس عزایم
مختلفه فایز میشوند و بسبب همین فنای اراده وانطماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق
مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب اصحاب قرب النوافل است و بعضی اهل
کمال بسبب نوری جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میدارند
و اگر احیانا از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را
گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که و لقد همّت به و همّ بها

لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین ۝ حکایت همین معامله است و این حفظ نصیبه انبیا و حکما است و همین را عصمت نامند دانی که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مرغیر انبیا را مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوة والسلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مهره اہل حدیث پوشیده نیست و اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد پاره ازان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و بدانی که ارباب این کمال از عالم منقطع شده اند و قریب العدم از روی زمین منطمس گردیده بلکه ما و اقم که ابلق خوش خرام نور و ظلام در تگ و پوی است عرصه وجود جولان گاه شهسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب کمال که منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمان نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان برکت نشان مقصور نیست حالانکه امر استنباط مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بارہ حضرت بلا استحقاق و اکتساب بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در دل با آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیزی را از امور که بسبب مصادفت آن امر همان نور جلی او ظهور کرده واسطه تربیت او می انگارد همان عنایت ازلیه آن علاقه را بنوعی از انواع تدبیرات بهم میزند و آن خیال را از هم می پاشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای بنی آدم است که اذا احب الله عبدا نادی جبرئیل انی احب فلانا فاحبه فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی السماء الی ان قال حتی یوضع له القبول فی الارض اشارتیست باین معنی و حقیقت این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در آئینه قلوب

صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضه که
بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت و حزن به آثار آن عارض بجوارح و اعضای ظاهره هویدا
میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت
حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة تقدس مقدر شده البته اکثر صلحا از قبل
از وقوع در منام باور معاملهای میبینند و لااقل رغبتی بسوی وقوع آن یا همتی در جمع اسباب آن خود
مییابند چون این صاحب کمالی نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صادق در حظیرة القدس مستحکم کرده
و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود پس
هر کرا از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید بر حال و کمال او مطلع میشود و البته از ته دل او را دوست
میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب سلیم می انکارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می
شود و گو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته میشود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفات
نمی نماید بدانکه مقصود ازین کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد
شده که انتم شهداء الله علی الارض و بر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب
مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی دریابی
که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای او است ذلک و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوی القلوب و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و
نشان شقاوت اوست که لا یحبه الا مؤمن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی اشارتی باین
معنی رفته **افاده ۳** + و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات
شرعیه و در اقامت اشباح و مظاهر حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات
نوع انسانی عموما و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و بتبعیت ایشان
ظلی از آن مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را در عرف قوم مفهمین می
نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره

مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افاده ۴** واعلی وارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است در ایقاظ غافلین وازالهٔ عذر جاهلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برهان
بلامنع السیف والسنان که بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد
واین مقام بالذات مقام انبیای اولوالعزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن اولوالایدی والابصار
بظلی ازین مقام و پرتوه ازین افتخار بهره ور می شوند که ایشان را در عرف قوم حجج الله میخوانند واین
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت هم نامند **افاده ۵** واعلی وارفع ازین مقام
مقام ریاست ادوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع میشود و عنایت یزدانی که بسوی افراد انسان
عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور می فرماید و هر صاحب کمالیکه در مقام نیابت عن الله در
تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ می نماید و چون آن وجه بکمال خود میرسد
لطفی جدید و عنایتی تازه از دریای رحمت ازلیه سر بر میزند و وجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه بروی
کار می آرد و در اجرای همان وجه نفوس کامله بنی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه یُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ
بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان حضرت آدم صفی الله علیه الصلوٰة والسلام تا زمان حضرت
ادریس فیض ربانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت
و طحن و عجن و خبز و طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود و چون این تربیت بکمال خود رسید
از زمان حضرت ادریس تعلم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صناعت و امثال
آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب و نجوم است بروی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت و ...
و جمع عساکر و جنود در رد نمود همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار و اطوار متنبه
میشود و ارباب اهل کمالات که در هر دوره از ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره ایشان است

در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند یا از آن تربیت چون بکمال
خود میرسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلاً دوره اولی از ادوار
این امت دوره فقها بود و بعد از آن دوره اهل کلام رو نمود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود
و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق بفیض رحمان در آن جزوی از زمان متحقق باشد
بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را بنهایت الکمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت
رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام
از اتباع او می بخشند که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کمال دوره
سابقه و بدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال که در آن دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند
اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند و معنی اتباع اینجا آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند
یا سلسله تربیت ایشان باوی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین
دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسب آن شان که اولاً در قلب همان امام ریخته بودند
ثانیاً در قلب این بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاً از
قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیاً از قلب این بزرگواران سر بر میزند **فائده** ++۱+۱+ از
جمله این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را حظی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
نصیب نه با وجودیکه امثال این اکابر کرام باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع
و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارات اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن بر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز الکتفاء این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن آثر و وصول بآن مفاخر صوت

نه بندد هیچ جا وجهد در تبیین آن سر از مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید * فرد * در نیابد حال
پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس
عجیبه و منتج نتائج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق
و اجتبای جواد مطلق را حدی و پایانی نه * فرد * داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند * صدر ولایت
شود بنده که سلطان خرید * فائده ۲ بدانکه در میان راه ولایت و راه نبوت تباین است
تا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات
ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل از حالات
عشقیه مانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیاء حق سرور ارباب فنا و بقا ذی
المناقب و المفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا
والمرسلین علیه افضل الصلوة والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و
نیازی و استغنای و نازی که فیما بین گذشته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و
نوری از آن سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه اسب
شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات
و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشند و در راه ولایت کشان
کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن
هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید * القصه حب ایمانی
را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی را
اندر امثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد
بناء علیه از سلسله انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان

عموماً مبعوث اند لابد بسوی همین حب ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط
و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات
او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودند مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون اولیای کبار از صحابه
طرق کرامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد صلاح قلب که خلاصهٔ دین متین
است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور
اهل ملت مضبوط یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته
انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر
ذمهٔ خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و منافرت او را از بدیهیات میشمرد
بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و در اذهان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی
همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و درین امر سعی بلیغ
بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جاهی عظیمه و عزتی فخیمه در بارگاه
رب العالمین یافتند شکر الله مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین پس بعد انقراض
زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فخلف من بعدهم خلف اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات برحال مآل ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را بر باد
داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه
امن ثم جاهد خبریست اثر و ثبت العرش ثم انقش مثلیست مشهور که عارف بلند
سیر شیخ ابوسعید ابوالخیر از حال امثال این گروه در رسالهٔ فجر مید جائیکه می فرماید بیت تقلید و سه
قلندری معنی * بدنام کنند جوانمردانرا * و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال اوضح تقریب باید
کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات
چنین اقتضا فرمود که پاره از عقاید و احکام و معاملات و سیاسات که در هدایت افراد انسان و در
نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی تمامتری

عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن بزبان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط
او بسوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود و چه مینمودند
شد یکی آنکه اموریکه در اصلاح معاش و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی می نماید
تعلم همان امور را قبله همت خود کرده بکتاب و سنت متوجه شود و در اذعان بحقایق مذکوره و امتثال
احکام ماثوره واکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد
در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرموده و مبادی و طرق
تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل حقایق
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا التصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث فقیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه
که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور
نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب و حجت و برهان
و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات
تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت ببعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منصب امامت و مقام وراثت نبوت می بخشند و لهذا چون این
کتاب و سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و بسر عام و خاص بقدر نصیبه خود از آن
آشنا گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقه بسی اساتذه فنون عربیه دائمه اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق
و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمدند و این کار بسبب همین سعی در زمره علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله
بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند بعد انقراض زمان برکت نشان
این بزرگواران قومی از مقلدان بی معنی که بر حب جاه و طلب ریاست مجبول بودند بر روی
کار آمدند پس همین قیل و قال و مکابره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود
انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصل برباد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند
و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند و باخر غیر خیبت و خسران در گور تنگ خود
مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَعَاذَنَا اللهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ
مِنْ حَالِ أُولٰئِكَ الْجَاهِلِينَ * **باب دوم** در بیان اجتناب از بدعات طرق
ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل * و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک
خاتمه است **مقدمه** و آن مشتمل بر یک افاده است **افاده** * اذکار و اشغال و مراقبات
و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا میباشد که سالکان را
همان امور بپیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن
عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید شمه ازان
بمشام آنها نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات
و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش
میباید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفحص امری که مانع ازان گردیده ضرور است تا تدبیر
ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس [illegible] بدعات و تلوث ذمائم اخلاق
و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات و اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است و یا با فتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان

لہذا این باب را بر چہار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
وآن مشتمل بر سہ ہدایت است **ہدایت اولی** در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی
شعار متشبہین بہ صوفیہ کبار قدس اللہ اسرارہم در عوام اہل اسلام انتشار یافتہ وآن مشتمل بر دو تمہید و سہ
افادہ است **تمہید** اول کشف و شہود کہ از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان
کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت او
و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف این کشف و شہود را کمالیکہ مطلوب از انسان
است دانستن خطای محض است آری در حق مومن چیزکار آمدنی است کہ وسیلہ و طریقہ کمال مطلوب است
پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الہی و مراد از معرفت الہی این معرفت مجمل نیست کہ
ہر کس و ناکس باآن آگاہ است یعنی اللہ بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام احیا
است و علم او بزرگتر از علم ہمہ علما است و علی ہذا القیاس چہ این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی
ناقص حکم عنقا میگرفت ہر چند این قدر معرفت ہم مفید باشد و نہ مراد معرفت حقیقت ذات و صفات
اوست کہ بدرکہ انسان بالکل محیط آن گردد کہ این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کما ینبغی
بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آن را ہیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چہ جای آنکہ با منتہایش رسد
اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است
کہ خدا تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است وآن معلوم میشود از قرآن و حدیث بہ ہمان
معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاہ الہی بہم میرسد وآنانرا کہ آن معرفت بدون عزت و
اعتبار حاصل شدہ مثل حکما پس آن معرفت علمی است نہ معرفت عینی و انسان کامل بسبب این عزت
و اعتبار مثل خدمت گاری یا خواصی میشود کہ در نظر آقا و بادشاہ معزز و معتبر گشتہ و آثار عزت و
اعتبار وی ہویدا گردیدہ مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانیدن آن بعض عایلہ و
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او محل اعتبار و پایہ راہی میرسد و سفارش او در
حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود

بلکہ کمترین بندگان بادشاہی بی پروای عالیجاہ وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام
داند و ہر دم در ہر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچہ حالات عجیبہ وارد شدہ متقاضی صدور
کلمات بی ادبانہ گردد **افادہ ۲** از جملہ بدعات ملاحدہ وجودیہ کہ در خواص و عوام اشتہار یافتہ و در
باقوال اکابر طریقت مشتبہ گردیدہ گفتگوہای توحید وجودی اتحادی است کہ بگمان اتحاد خود با خالق
لذتہای نفسانی برمیدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثہ بیان آن گفتگو را معارف و حقائق
می پندارند و لا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزہ خود را بالاطائل محض صرف می نمایند پیشوای
ما یعنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بآن امر نفرمودہ و ہرگز لب بیان آن نکشودہ پس ما را ازان چہ
سود اگر امری کار آمدنی ما بود لطور صوم و صلوٰۃ بران آگاہ می فرمود حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ رَّحِيمٌ شان اوست پس سکوت ازان بہتر است کہ ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکہ
بسبب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست
کہ این مخلوقات عین حق نیستند اگرچہ قیوم آنہا ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفات آن باید کرد
کہ چنانکہ صفات نہ عین حق است و نہ غیر آن بلکہ قائم بوی است ہم چنین مخلوقات دیگر نہ عین صفات
اند و نہ غیر ان بلکہ مظاہر آن پس صفات اگرچہ فی حد ذاتہا مستغنی از مظاہر است لیکن بنا بر مقتضای
حکمت الٰہیہ با وجود استغنا در مظاہر مختلفہ کہ عبارت از مخلوقات است ظہور نمودہ و ہمین معنی مقصود
اکابر طریقت است کہ ملاحدہ وقت اقوال آن بزرگوار انرا بر خلاف مقصود ایشان حمل کردہ راہ
تحریف و تلبیس پیمودہ اند پس اینقدر دانستن مضایقہ ندارد و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف
کردن بی فائدہ محض است بلکہ موجب حرمان از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبہا الصلوٰۃ
والسلام **افادہ ۳** از جملہ بدعات ملاحدہ صوفی شعار کہ در عوام اہل اسلام اشتہار یافتہ قیل و
قال و بحث و جدال در مسئلہ تقدیر است باید دانست کہ ایمان بالقدر از اعظم عقائد اسلامیہ و اوکد
واجبات شرعیہ است و از لیکہ مسئلہ تقدیر با مبحث تکلیف یک گونہ در بادی نظر تعارضی میدارد
بنا بر علیہ شارع از تعمق این مسئلہ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرمودہ پس لابد

راکه بشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه از ین تفاوت راه دو راهی باید از یک جایگاه یکی سوی ستوران و دیگر آیینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امریست بس یسیر و کاریست بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان اجل کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانه مملکت بدون زندانیان و زندانبانان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هرچند کمالات ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است که ان الله لغنی عن العلمین اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او معدود نیست بلکه کمال و همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه با وجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهور می فرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و از ین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد

رسند وقتیکه ثابت شد که سببیت هر یکی را بهر کاری ساختند و میل وراد در دلش انداختند

پس حکمت بعث رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد

و حدود چیست پس میگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا

واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات

مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو

چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباط

خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید

کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق

اند لیکن در میان افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای

حکمت خود القاء فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعثت رسل و

انزال کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور مامور بها در دل مطیعین

بسبب هدایت هادین و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد

و اقامت حدود مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه

است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را میرسد

که از بدی خود انکار کند و نیکی ابرار خود داند و عقاب خود و ثواب نیکان را بلا وجه خلاف عدل و ظلم

شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین است که گاهی

بسبب علم خود که یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالاقتدار رفیق مخلص خود

را میداند که بلاشبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن

بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و

در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را بپرورد و بالیقین میداند که جبلتش حمله

کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد هلاک نخواهد

ذهین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد
و بدون قتل اطمینان خاطر او راست نخواهد داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات
یک گونه تصور باید کرد هر چند استعدادات از صغیر و کبیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش * بحر بخشایش نمی آید بجوش + **افاده** هم از جمله بدعات
مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا اشتهار یافته
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بدانکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدا تعالی
است قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوْا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَ جَاهِدُوْا
فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید
در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی
و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را
میدانند پس تلاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی بیشتر از مجاهده ضروریست و سنة الله بر همین
منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادر است پس میباید که مرشد کسی را اگیرد که بوجهی مخالف شرع
شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است بهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و
هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع
شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ یعنی
اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باین طور باید که مال و جان خود را برای
رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده منفعت

که از مرشد حاصل میشود بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد منظور است که
نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدا تعالی است در جنب محبت حق او سبحانه هیچ محبتی حقی را
بخیال آوردن مجهول از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشد
طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس ورا ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی
خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
نکند لیکن مبتلا ابتلا دانسته اتباعش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی
از آن بلیه کما ینبغی بجا آرد **افاده** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در
انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبول اهل الله است هر چند آن بدعات بیشمار
است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره
قیاس توان کرد از انجمله قصد زیارات قبور آنها است از دور دست و قطع ارض به کشیدن متاعب
و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این سفار هم با وجود یکه در ارتکاب آن صعوبات حج زیاده
بظلمات شرک میکشد و لوای تخطای ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر
حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعینها یا بمثلها بر خود می بندند و علاوه بر آن
قیود زائده واهیه خود آن مسافران بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
القصه اگر چه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن
بر عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد همه خواص مع عوام را لازم
است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و از انجمله استمداد و استعانت از اهل
قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و در
افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان

منظور نیست که باراده استفاضه فیض باطنی قصد مزارات بعیده سکنند لیکن باید دانست که هر چند
اولیا و مقبولان بارگاه حق را موت تغیری است که حجاب را بجانب می رسانند و ذات ایشان را آنچنان
لطافت لطیفه معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگان را کمتر نصیب میشود بنا بر
علیه ایشان را احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب بنسبت احکام این عالم مردگان اند قدرتی و قوتی
که احیای این عالم را حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق
میبود در مجاورت مزارات مدعا حاصل می شدند تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
تربیت و ارشاد دنیوی حاصل میشد لیکن واضح گردید که عادت الله در تربیت و ارشاد خلق بر همین
منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده که کشود کار
از وی متصور بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را
لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود ترکت فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی
یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من
گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است ترکت فیکم امرین لن
تضلوا ما ان تمسکتم بهما کتاب الله و سنة رسوله یعنی گذاشته ام در شما دو چیز را که
هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل اطهر و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع
از آل اطهر مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
شهادت اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود
و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت علیا
پندارد و فی الحقیقت همچنین است که ما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشان را

قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلواة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار
ارواح امری مغیب است لیکن اگر شیطانی حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع
حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده انچه دیگرا
وحدیث متواتر و یقین ثابت است ازان چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت
هم بنابر شناسنده صورت و صوت ایشان میباید و هرکه شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القای
در قلب یا وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنابر لغزانیدن وی از جادهٔ حق
کفایت میکند و احیانا بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت سفر
بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه
این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایهٔ ایمان و خوف از دست رفتن اصل
سرمایهٔ کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها ٭ و ازان جمله است
که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بلاشبه حرام است و لعنت برین کار
در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر و لیلة البرات
ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد هم می پندارند معاذ الله من ذلک در حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه
ازآنها جدا می شود زیاده تر ازانها ایمان اینان به مجرد دعا آنوقت برباد میرود بلکه اگر جهل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف استحلال
حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده ۶** از جملهٔ بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام
اهل اسلام بلکه جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف
اموال و اختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق
حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون و اوهام خود را دران داخل دادند خلف آنها تابع سلف
خود شده درین امور تجدید و تحدید نمودند و قاعده هر که آمد بران مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل

محمود مخفی نماند متعجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج گشت و آن فروع
در خبث خود متفاوت الحال نداد نای آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر شد
و التزام ما لا یلزم درین امور نزغه شیطانی و لعبیدا از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت
التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده
بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعبیر
اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر
قدس الله سره مثلاً از عوام این زمان این چه یار مشاهده محسوس میشود و تفصیل این اجمال آنکه اموات را
بلا ریب ثواب عبادات احیاء می رسد بدو سبیل سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان
مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخلی هست در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلا علاقه
ابایا ابنا و ابن ابوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند
اباء [illegible] ادرا هر قسم که باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاتیکه
دران کوشش مکنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیادةً مختلف میشود پس مسلمان
هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل
شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آبا و امهات که
مومنات و مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود بهمین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق
تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رشد و سعادتمندی رو بروی سائر اهل
حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر واقفان احکام
شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا بر علیه هر که بموجب معمول رایج فاتحه و ایصال ثواب
[illegible] او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر ترک این رسوم فاتحه و ایصال
ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشد لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر
طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف بنسبت

سلف خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بلکه نسبت با تمام انبیا و تحلیل
با صفات حضرت خالق الارض و السماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس بیان قبح
این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال بیانی موقوف
بران هرچند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی
کاملی آن اذعان اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا اعتراض در حق آن صالح
کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را در باب هر شبه بسلف صالح
اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور
باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعا است و یک صورت از آن که نماز جنازه است
واجب است و صور دیگر آنکه در اوقات پنجگانه و اوقات متبرکه و غیرها بالعموم یا بالخصوص در یکی یا از دو
وقوع آن میشود بلا شبه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهوره معروف و شرح آن احادیث موجب
اطناب البته دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کارآمدنی درینجا هم باید شنید که
اتباع پیغمبر را صلی الله علیه و سلم مراتب است و در آن افراط و تفریط واقع میشود هرچند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هرچه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات
در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلا آنجناب صلی الله علیه و سلم در شب برات بتنهائی اطلاع
و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند و کسی را از صحابه امر نفرمودند که درین شب بمقابر
باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور
داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الزام کردن
نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده رسم انجامیده حقیقت کار در آن باقی نخواهد ماند مثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای
دعا پس مروی از آن کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم

ناگاه فوت شده و بازمی گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی کنم نفع
بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقصد
روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی
عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش برده ها آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد سایر عبادات را پس هر
عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر
بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بروحش میرسانند از اهل حقوق
اوست به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور
مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعین اوقات و قسم طعام و وضع آن و سائل
کنندگان هم از قبح خالی نیست آری ظُلُمٰتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ در مراتب قبح تفاوت
بسیاری است صرف تعیین التزام مالایلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت مطلبهای [illegible]
هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد
صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچنان عمل
می آید و از ان هر عایکه نام نهاده اند اصلا بر نمی آید و اینان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان
و حال صالح کامل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف خود بمثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت
بخاری است در ینزمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی
کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که برسوم ملوث نگردیده این تفاوت مثال و ممثل را بمیزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت
نموده از التزام رسوم تائب باید شد رَزَقَنَا اللهُ التَّوْبَةَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ كُلِّ
الْمَكْرُوهَاتِ و اما اینکه بر حضور طعام فاتحه و نیاز بجا می آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است
چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا آدابیکه در استحسان آن نسبت صاحب فاتحه هم
بگفتگو بود به عمل بیاد آورد و ملک وی نگردیده چه اگر بملک وست پس چرا فاتحه کنندگان دخل دران میکنند

بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند تا که آن را بو رثان صاحب فاتحه سازند نیاز حضرت سیدة النساء
را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم باولاد و امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این آداب
بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا لمس وی است آن طعام را بسبب آنکه تناول کرده کسی نخورده
او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی
از آن معلوم شود پس حدیکه در آداب طعام میباید آن طعام از آن تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا حبوب و غلات اجناس اطعمه را ارپنش میکنند و از قید
اکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می
آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخورد از انها مگر
کسیکه خواهیم ما بزعم خودها و ایضاً حق تعالی می فرماید وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ
وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و معنی حجر بخوبی دریافت کرده باید دانست که
همین معنی مراد مردم این دیار در این زمان از لفظ اچهوتا می باشد مصرف طعام هر گرسنه و محتاج است
آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک و توشها که ساخته و پرداخته پیشینیان است و تلاحق
افکار رویه حقیقی بنهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت و ارشاد
در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید
خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده شده بقبایح انجامید
و آن قیود ضروری تر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آن را جزء اسلام و ایمان می پندارند
و تارک و ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل
مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیز سنن از فرائض تاکیدیکه در حدیث مشهور
یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته

جانهای جانوران که نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد کرده مطابق حدیث
شریف که لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللّٰهِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است
پس ای هم که کفر شد آنرا عبادت پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسانیکه
سور نذر و نیاز ارتکاب معاصی کفر میکنند ایشان را ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند
که این کار برای بزرگان میکنیم یعنی عبادت خدا هرگز در ذهن ایشان نمیباشد دلیلش آنکه هر کدام توشه نیاز که
بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت
که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب رضا جوئی می نهند و بیان حال همین بعض است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْدَادًا يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ
حُبًّا لِّلّٰهِ ط و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجا و
دعا بجناب حضرت حق جل شانه بی نیاز میشوند پس چاره کار طالب حق صواب و متبع مرضیات خدا و رسول
درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و
متناولات آن هر چیز که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفائی نیت مقرون تر بود
صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند بهتر است و تمام قیود و رسوم یک
قلم دور کند **هدایت ثانیه** در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته و آن
مشتمل بر سه افاده است **افاده** ✣۱✣ از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالف سنت
سلف در عقیده تفضیل است پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود
اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیا علیهم الصلوة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم
موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است مرد مسلمان را باید که بهمین ترتیب معتقد
مسلمت باشد و تفتیش وجوه تفضیل نه نماید چه تفتیش وجوه تفضیل از واجبات دین بلکه از مستحبات هم
نیست خصوصا عوام مومنین را از صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است
لکن بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیده

نوشته می آید که جناب شیخین رضی الله عنهم را قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی وجاهتی است پس عظیم و
قربی است نهایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان رض قطع نظر از خلافت
آنقدر جاه و قرب نیست که مقدم بر حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت ذاتی
تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشده نبویه باعث آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب
و مراتب و وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان بیشتر از حضرت علی باشند گو ایشانرا جاه و قرب زائد
بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را متقدم بر صاحب منصب متاخر خواهند ساخت
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب ارتضا زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را
نوع تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات
ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا ایشانرا دخلی
است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه بمقابله آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت
و سلطنت در آل اطهار ایشان صورت نه بسته بلا وجود یکه بعضی کبرای ایشان اعلی الله درجاتهم فی
العلیین مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند
و اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری
در آنها صاحب پایهای بلند و مراتب ارجمند خواهند بود موکب مرتضوی بآن نهبت و جلال نمود خواهد
شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام
بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض باعث آن گردیده که در تفضیل جناب شیخین رض ترددی بهم رسانیده
از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و اگر نه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین را رض بسبب انتظام خلافت بلکه
قطع نظر از آن ثابت است با این ابهت و جلال نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو بزرگوار
جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و علو همت
اعتدال در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که آنرا بتشبیه بالانبیاء تعبیر توان کرد

پس بلفظ بر نسبت آن مهابت و جلال مذکور است تمثیلش ظاهر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور ریاست گردیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار پیمودن است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال بحضور بادشاهی و انهماک در ملازمت و حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع درحق این مصاحب بر نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت و تدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری و ساری است و حضرت عثمان رضی که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید **افاده ۲** هر یک از اصحاب کبار بر نسبت سائر امت مصطفویه علی امامها الصلوٰة والسلام هرچند بسبب صحابیت فضیلت ثابت است لیکن بعضی را از آحاد داکابر امت بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله بلاشبهه فضیلت متحقق است لیکن برین کابر تعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه آنکه پسر که اکمل در علم و هنر از پدر خود باشد هر آئینه تعظیم پدر بر ذمه او واجب است در حدیث شریف است فَاِنَّ مِنْ وَّرَاءِكُمْ اَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيْهِنَّ كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِنَّ اَجْرُ خَمْسِيْنَ رَجُلًا يَعْمَلُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهٖ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ **افاده ۳** از جمله بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس اللسن احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا مومنین کامل از آن اجتناب ورزند و هر که مرتکب آن ماند پس در اعذار جهل و غفلت نماند و صور ظاهر این بدعات چند چیز است ۱ اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شدّه و غیرها و این معنی بالبداهة از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرت حسنین همایون صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین


است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان
معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است عمل آرند و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیکم چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعی هم نباید
کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را بسر حد شرک قبیح میرسانند
و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال
این مراسم باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و زور شکستن آنرا هرگز مکروه
نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما
السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت حق تبارک تعالی
در ازالت این فعال و اهانت فاعلین و مصرین برین افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه و تعالی
بمثابه همراه رضا او ست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و گر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین درجات
ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها باید و بران دستیاب شود پس درون اهانت و تذلیل آنرا نابود و بی
نشان نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه به سرهنگی پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی
اهانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بد صورت نه بندد پس از ان حرکت باکی نکند بلکه
اقدام بر انعدام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سائر اصنام با اهانت نشکستند پس بسبب آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطه جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت
خلیل مظنه بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی
وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع جهالت
بود و این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت است ** صورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخسار
و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیدا مطلقا حرام است و بر فوت هیچ کس
این فعال روا نیست صورت سوم مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحات

بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهله فرائض و واجبات را ترک می نمایند و
قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک زین حلال است چنانکه مو شانه نکنند یا جامه سفید و بهتر
نپوشند یا سرمه نکشند یا خوشبو استعمال نکنند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسند و علی هذا القیاس این امثله
کثیر است و همچنین زنان ترک زین خود کنند معصفر نپوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب زین هیچ
چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر ست احداد
مباح است اگر شود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر
نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید در ایام موت
و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم مباحی از مباحات به
قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ گناه نیست
مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود و در همان
ایام ترک کند پس مظنه قصد مذکور قوی است و همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن اینست که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن
نه بقصد احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون
مبتدعان بلکه سائر عوام زبان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند
و بچشم حقارت در وی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی
از خلل هم نیست چه ارتکاب امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش
که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند و پسینیان فعل و راجحت گرفته بنیات خبیثه خود بان منضم خواهند کرد و
عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قال الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن بعید از کمال
ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت بامید توبه ایشان

ـه شود مضایقه ندارد * وصورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
ست بشرح و بسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند
گریه و زاری کنند هرچند در نظر ظاهری خللی دران ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم و مکروه
ست چراکه در وقت حدوث صدمه یا تذکران استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف
پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن انچه طریقهٔ صابران است کو به
ملف بود والتزام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع کردن البته خلاف طریقهٔ صابرین است و این
امور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در دلهای
خود می انگارند و این خود مغلطه ظاهر است چراکه تکرار مصائب و تذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و
اندوه پیدا خواهد شد و برهمین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال
علو مرتبه حضرت سید الشهداء و سائر شهدای کربلا و حضار ان مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه
مقام فرحت و خوشی است و آنانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
صریحا امور ممنوعه محرمه بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چه ایشان بنابر اقامت امور
مشروعه و موقوف کردن امور نامشروعه جانبازیها کردند پس هرکه امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا بمنزلهٔ یزید مقابل حضرت امام حسین است رض زیراکه سبب مقابله با یزید نبود مگر ظهور امور نامشروعه
از وی و چون این کس هم ارتکاب نامشروع نمود و مصر بران گردید و آن کار بد را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مبغوضان آنجناب داخل گشت * و اصل منشٔ که مسلمانانرا
اتباع ظنون فاسده خود هم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذارد چونکه شارع بجز
از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت نداده و مطلقا ازان منع فرموده پس بگمان محبت خود مرتکب آن حرکات
ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است لیبا است که از تسویل نفس صفات قبیحه کامنهٔ

یعنی یزید ۱۲

مستتر

شرعیه می‌پندارند باعث برهمی امور دین و دنیا است که بنهایت انسان را در ضیق می‌اندازد و از فرو رفتار
دین و دنیا باز میدارد مثلا التزام طمطراق شادی ختنه باین حد می‌کشد که انسان نامختون بالغ کلان بسال
میگردد و بعد آن ختنه میشود و سبب بی‌حیائی و بی‌پردگی میگردد و احیانا این شعار شرع موقوف می
ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر بکار میشود و باعث ارتکاب انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز
بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می‌افتد و همچنین در ماتمها هر چند تاخیر را
در آن گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می‌بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و
تجهیز و کندن قبر مساهلتها می‌ورزند و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم
و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای
حقوق واجب غفلت می‌نمایند و معرض میشوند لبا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در مهلکه
می‌اندازد و اسباب معاش خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس تهی ماند محض محتاج نان شبینه گشته گدا گر
میشود و گداگری که مذلت و ارین است بر خود گوارا میکنند و این مفسده نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم
آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمدا ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد
شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می‌آید که تکلف بسیار
در اطعمه می‌نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می‌برند حالانکه طفلان صغیر السن از
گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی‌نمایند و چونکه مال
بدست می‌آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می‌آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می
کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار رفتن است و هر کاری که بنایش این
چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب
ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل ایمان کامل میگردد و مرتکبان آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار
خواهند شد که این قدر اموال کثیره را بیجا و بی‌محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود

ارتکاب نامشروع وهدم مبالات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس
اگر ابتدائرا واختیارا الا انتهائرا واضطرارا ترک نمایند چه قدر موجب اصلاح معاش ومعاد ایشان
شود ورضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که متبری وبیزار ازین رسوم شده در برهم
نمودن این رسوم وموقوف ساختن آن از خانه وخاندان خود وعشیره وقبیله خود ومحله وقریه وشهر
واقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور ومثاب خواهد شد وازین ترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع سخن خویشان واقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار راجع است فکر واندیشه هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در
برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بوده باشرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازاله این
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او برطبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام
وفاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر وافضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد لیعین تاریخ وروز
وجنس وقسم طعام هر وقت وهر قدر که موجب حرج زیل نبود بعمل آرد وهر گاه ایصال نفع بمیت منظور
دارد موقوف بر اطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است والا صرف ثواب سوره فاتحه واخلاص بهترین ثواب
است در تعیین تاریخ وروز وقسم ووضع طعام ضیق پیش می آید هلنا واهتمام آن موجب اضاعت اوقات
میگردد ودیگر کارهای اهم معطل میمانند ویگانه وبیگانه وآشنا وناآشنا بروز تاریخ منتظر ومترقب میمانند و
اقربا فراهم می آیند والنساء ناخواه نخواه آنچه کردن دشوار می بود سر انجام آن ضرور می افتد پس در حق
میت بعد تجهیز وتکفین ودفن بجز دعا وتعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد وهمچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
موکده است ومانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود وخلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا ومحبوب مطلق اعتقاد کرده وبدل وجان راضی
باین شده تمامی رسوم هند وسند وفارس وروم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقه
صحابه شود ترک نماید وانکار وکراهیت بر آن اظهار کند ورسومیکه در جاهلیت رائج شده بود در عهد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتهی گشته بود در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام تاکیدات منقول است
اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بحیره کردن جانوران وامثال آنها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
نماید **افاده ۱** ــ از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته
ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع حلال مندوب
را زیاده تر از محرمات شرعیه میدانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کنند اگر در اقربایش این صورت پدید
آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادری
بدا از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالبا بنابر التزام رسوم هنود است والا هیچ معنی
نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروایی ندارد چه جانب
حق جل وعلا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد **افاده ۲** ــ از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت
یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادها در آن گرفتار اند افتخار بمکارم آبا و مناقب اجداد است
و اعتماد بر شفاعت ایشان حتی که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی
و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیا منسیا ساخته و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظهار بدعات
و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ آیه ۞ وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا آیه ۞ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ آیه ۞ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیه ۞ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ ۞ حدیث ۞ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ وامثال آن را بگوش هوش
خود گاهی نشنیده و بمجرد اوهام و ظنون خود و به مسلمات و مشهورات باطله در امثال خود متمسک نموده در ورطه
هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زهی سفاهت و خهی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و بالقطع موجب

نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب وهمیه وظنیه تمسک شدند حال سفاهت مآل این جهال
بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضه خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت
بتحصیل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه
نسبیه با کابر از امور نافعه معاد است پس ظاهر است که غفلت از آن و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال
در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا دست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبای
خود باوجودیکه این وارث از آن غافل بوده اگر این امر در معاد کارآمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود
را در امید حصول منفعتی از آن بسر گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد
بر امثال این امور وهمیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که
در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام الشأن ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد
در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کارآمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم
و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد گردید این استعدادات مکنونه را مشابه
استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الآزال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردید باید فهمید
اما بنای مجازات بر محض این استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصه ظهور نرسد در کارخانه
مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نمی آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت
آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی باستعدادات
هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بس ظاهر و قلیل التخلف مثلاً منافع
حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر فولادی زنگ خورده ناکار نمیکند که
شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتملبر سه تمهید و پنج افاده است

تمهید ۱ از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص **۰** سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنابر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکرده اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که از رضاء الله تعالی العمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که باوجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن دروی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی است **تمهید ۲** سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان باوجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و به حظیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و مشاق عسیره قیام ورزیدند خود را اجل و بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار انیست که چنانکه اشغال و مراقبات بنابر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هرچند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس بمنزله سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشان را نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و رسیدن شیطان و نفس ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود انسان را بمقام مقصود میرسانند و احیانا اجتبائی ازان بارگاه میرسد که بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت بتربیتی و تلقینی ندارند حدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون منتان حدی از

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بوده اند که مغمور عنایات
او سبحانه میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند در راه رضای او را گذاشته اند
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ازان خبر میدهد شعر هرچه هست از قامت ناساز و بد اندام
ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت
کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضل‌ترین وسیله تقرب وست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است و صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بر دارد واصل
بوی شود مصرع حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ تمهید در اعمال اتباع مذاهب اربعه
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد ازان که کتب مصنف شده جمعیت
آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد دران نکند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و بنوعی فائده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان
بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند **افاده** هر که از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهد او را با وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتها است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است
و فرق در میان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای

منشأ ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام نخواهد شد
مگر باجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّیَامِ وَالصَّدَقَةِ
وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰی قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَیْنِ هِیَ الْحَالِقَةُ

افاده ۳۳ مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصا
آن نعم که بمقتضای اِنَّ لِلّٰهِ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا بر سبیل نفحات در مطاو
ریاح می وزد و بجز ادمغه عالی و ماغان که محیط رحمت خاصه الهیه گشته اند میسر نشد قدر قدرت آن قادر بی مثال
کما ینبغی مذعن و منقش خاطر کردن ضرورست چه اهمال همین اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن باهل
کتاب رکتاب مهیمن بدلغ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ
داغدار ساخت و در ذیل تقبیح حال بدمال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اندنشان وَمَا
قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ بِیَمِیْنِهٖ
سُبْحٰنَهٗ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ که نشانه انتقام شدید است بفراخت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت
کامله لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکه وی
و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هر گاه امری عجیب می شنود آنرا استبعاد میکند آری بعدم راجعت بعقیده اسلامیه
آنچنان انکار نمیکند که او را از دائره اسلامیه کشیده به فهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدید از خاطر نمی رود
هر چند این قدر معرفت قادرت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که بهر
بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد و هر گاه امری گو نهایت عجیب و اعزب بود چنانکه
اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا
ملقی بالقبول نماید آری بعدم راجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای
تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ
زَالَتَا اِنْ اَمْسَکَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ کَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا معنی این است

قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه بخطش او تعالی را نا قدردان پندارد چه او طلب قدری میست از سبب
آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند **فائده** از جمله اخلاق مندو بلطف و رحمت
عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلرَّاحِمُوْنَ یَرْحَمُهُمُ
الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوْا مَنْ فِی الْاَرْضِ یَرْحَمْکُمْ مَنْ فِی السَّمَاءِ و معنی رحمت آن نیست
که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنها است گو در آرای
کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بلکه حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق
عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق دراهیابی بمرضیات الهی در حق عامه
ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت وسیع است و بمقتضای اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ
خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات امت
محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک
آقا بلکه بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باشد بسلوک و خدمت بهر نوع کند
و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور باشد بجا آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ ننماید و از
دادن چیزها گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل
فضایل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد باوی اخلاق ظاهری نمی
باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسوی او نکند لیکن از دعای غائبانه و خیر خواهی وی چنانکه قوم
شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق **فائده** هرگاه که انسان را تحلی بفضایل و تخلی از رذایل و ایراستگی
صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند
و بر سعی خود در تکمیل خود در علم و عمل هرگز نسازد چه بر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و
دانش موجود اند که از فضایل و رذایل غافل اند و لساها گاهند که بلا جود کمال تمیز در حقایق آن

ودالنسبت اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد واز حلیه فضایل مطلقاً
بهره وحاظی نباشند پس هر صباح ومسا بلکه هر ساعت وهر لحظه بمضمون اللّٰهم ما اصبح
بی من نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شریك لك مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف
وناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند وجانب جا راجح دارد

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلاً

وآن مشتمل بر یک
تمهید ویازده افاده است. تمهید از خبث اخلاق ذمیمه رذایل دهگانه است پس طالب حق را
لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بحدیکه هیچ گاه هیچ یک
از آن در دلش خطور نکند ومیلانی بسوی آن در دلش نگذرد وهر یک را از آن رذائل موجب بغض
وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او دانسته از ته دل دشمن آن
شود ومانع عظیم در عائق عمده از وصل محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که
ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن
در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نگردد واز صدور امثال این امور بی پروای وبی اعتنائی
نورزد زیرا که بهمین کمال اعتنا ووفور محبت است که موجب قبولیت میگردد وکار سهل بهتر از کار مشکل و
مقبول تر در آن بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی بهمان عمل نیک که شاخی خار دار را
از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد واگر احیاناً در اهتمام مامورات یا منهیات سستی وغفلتی مظنون شود
نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام وراحت خود می خواهد چونکه تکلیف و
تذلیل در مخالفت مامورات ومنهیات خواهد یافت رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات وقیام بر
امتثال اوامر واجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در وی نخواهد
چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف وتذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست
البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود ونمونه تعیین سزا اینست که بمقابله کسل از نماز که از بسیار طعام وشراب
پیدا شده روزه دارد واگر در صحبت یاران مألوف وسخنان دلپذیر لغوی روداده خلوتها ورزد وترک

صحبت با آنان سکوت از آن قسم سخنان لازم گیرد ÷ و رذائل و مهلکات درین رباعی منظوم است رباعی

خواهی که شود دل تو چون آئینه ÷ ده چیز برون کن از درون سینه ÷ حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ÷
کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ÷ و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش
چیزهای مغیب مخیل گو بعید الوقوع بود **افاده** ۱ ÷ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید
باشد با وجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شی موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلا یک آثار موجود است و نفس بسبب حرص
خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را گوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد همین طور
خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و هرچه دران حرص معادم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود
یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص
باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را خطاب سازد و باز
اگر آن رذیله از نفس بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت
همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد **افاده** ۲ ÷ علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هرچه از قسم آن چیز یا مثل آن در حاجات و منافع زر وی موجود بود همانرا بصرف نماید مثلا
اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هرچه برای تجمل مهیا است ایثار و بذل کند و اگر طمع طعام
در دلش خطور کند هرچه پیش وی موجود بود بیجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود ایثار
نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او
رود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا لباسیکه ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی
است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریحا امر نامشروع لازم می آید و احتراز از نامشروع

لازم این باشد بطور هرگز صرف ننماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که باوجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود درست
و نشان علو همت اوست **افاده ۳** علاج بخل که ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود لیکن
اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال التزام کند و مدام بر وتیره جود دان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن
در دلش هیچگاه نیاید **فائده** تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری
موجود بود و برای دفع بخل آنچه که بران خیال بخل رود باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده
فقیر همسایه گردد رذیله بخل از دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید
پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر
اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد دران هنگام از صرف مال
دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز دران مال مکسوب بهمان وضع مذکور
تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه باین وضع مقابله نفس ذلیل
و بهار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع خواهد شد **افاده ۴** علاج حرام آنست که
هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه
آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس
خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بوقت خواهش او ندهد هرگاه
نفس خواهد که اینوقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه
مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز وغیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام
کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش
حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت
و حالت متبدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف است که وقت

دیدن آن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی بازن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که

إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر را بسوی زن دور و در حدیث دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنی را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که أَيُّمَا رَجُلٍ رَأَى امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که به بیند زنی را که خوش کش پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى یعنی و لیکن هر که بترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کهنه مقام انست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت جماع اداها و صداهای شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار روی است تکلف در شهوت انگیزی باوجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان کرده فرماید بیت

در بیان ادای حقوق نفس است معالجه مذکوره برای تزکیه آن از انبل ملحوظ **افاده ۵** علاج غیبت
آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده بهمگی همت خود دعای برای
بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت
خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس درین کار تقاعد ورزد در نفس شدید خواهی
دعا تعلل کرده اهمال نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای
دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد و بحل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از
اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت
آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است افشای آن اقبح از ان اهذا در خلوت
گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید **افاده ۱۱** علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و
نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت
کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی درمیان دو شخص است پس علاجش
بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود
که درمیان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشانرا از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه
در صلاح آنها کوشد هر امریکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در ان سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد
از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت
یعنی غیبت و کذب قبل استغفار از اهل حق توبة النصوح بحضور حضرت حق که حق ادا اعلا ترین و اصل همه حقوق
است بجا آرد من بعد استغفار از اهل حقوق بعمل آرد **افاده ۷** علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف
بر دعای مزید کمالات محسود و وفور عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در ان حسد کرده است کوشش
کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهر اهم بقدر وسع خود از دست و زبان در مساعی
جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچگاه

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ کس از استر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود
دو دو رکعت و اگر چهارگانی بود چهار چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود
هر نمازی که دران خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز باخلوص یعنی از ریا بشمار لمحات
مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در بسد دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند
که احسب المال ترا ده چندان خرچ خواهم گرد و الله خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی
نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت
باز سزای معادل سرهنگی باو رساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن
و نوافل هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد
افاده ۱۰ علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش اخلاص پیدا
شود و صرف اخلاص ظاهرا بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاج آن
استغفار و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ۱۱**
چون بطور یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور مواظبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل
خواهد شد لیکن بمجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند
و طریق امتحانرا بخوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی پادشاهی یا امیری را به کمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دیده رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت
وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال
مشغول شود و در اندک زمانی او را فوائد بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای
آن مدت دراز محن کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت عسیره مشار الیه و ممتاز گشته در وی بروی او تقدم و سبقتش
واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش
در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشائخ عظام گردیده با وجود آن او را انشاشتی و فرحتی
نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذارد آنوقت البته اندرونش از رذیله

یا امور دنیویه ممنوع وحرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج
محبت وتعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین دران مختلف میباشند وانچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه
فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که ادای افعالیکه ازان رضای حق هم می توان طلبید وتحصیل دنیا
هم ازان میتوان گردید دو وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید واظهار کند که این افعال را محض بسند
بجا آورده ام وحالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه
الهی است وقابل دخول نار وبیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده ووجه دوم آنکه همان
افعال مذکوره را بجا آورده موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی
باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود ونیز باید دانست که همین اشغال واعمال دنیا است
که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد مثلا خواب که سراسر غفلت وحجاب می نماید باراده صحیحه ونیت درست
بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فی العبادات را هر گاه سهر وبی خوابی موجب کلال حواس شود ولذت مناجات
وکیفیات عبادات را مختل سازد وآن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت وکیفیات گردیده وبار دگر حصول آنرا
منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده ونیت در خواب رود بهتر از نماز خوانی صدها مرائی وغافل خواهد بود
بلکه خواب ورا با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری ونارضامندی حق است
واز ملکوت لعن بروی میرسد وبران نام صدها رحمت الهی ورضامندی وخوشنودی حق فائض میگردد
شَتَّانَ بَیْنَ الْمَرْتَبَتَیْنِ وچون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد هرچند
اغراض اخروی همه بهتر است لیکن دران همه تفاوت مراتب ومنازل بیشمار است از تفاوت مراتب ومنازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک ومضمضه واستنشاق وفرق
وقص شوارب واستنجا واستحداد وختنه ونتف ابط وقلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن
صلی الله علی نبینا وعلیه بآن ممتحن ومکلف شده وباین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری
رسانیدند وهمین صلوة وصوم وتلاوت واذکار وجهاد وزکوة وحج است که در ادای آن مراتب صدیق وفاروق
وامثالهما بسبب تفاوت عزائم وارادات متبدل شد پس بهترین نیات واغراض در محبت وتعظیم نام پاک وی

رضاجوئی وی است بنامش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه
کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام
پاک او یافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق او دست فهمیده و در دل خود جا داده
از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب ذکر را
ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک ادخل در ذکر است همه از انعام
عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص خاصان است هم از دست اوست تخصیص ست که همه اعضا و قوا
و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزار ها تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان و وهمی در دلش پدید
می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را
بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد
همه کمالات است **افاده ۲** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام با وامر و عبادات شرعیه است و اصل
بنیادش همین است که راه رضاجوئی حق از دست شان گم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر
خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصان است میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد
لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضا اوست همان را وسیله اش
میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر اخذ بید
راه رو در زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدَىٰ و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید كُلُّكُمْ ضَالٌّ
إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ طریق رضای وی را منحصر در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروة وثقی است
قائد خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند و گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت
و ظهور انوار و تجلیات و مصاحبت با ارواح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد .
فائده علامت تحقیق این امر در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در ادای اوامر و مسائل عملیه بنید

عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوۃ مفروضہ نمیکنند بلکہ ہرگاہ شیطان لعین برین جماعت چیرہ دست میشود و
بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ آنہا را از راہ حق دورتر می برد نماز را مثل بیگار
سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را کہ در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند
معاذ اللہ من ذلک و این حال جماعتی است کہ متسم باسلام اند و آنانکہ خارج از دائرہ اسلام اند باحال آنہا درین
مقام گفتگو نیست **ہدایت ثانیہ در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات**
آن * و آن مشتمل بر سہ افادہ است * **افادہ ۱** * مخل نماز نفس و شیطان ہر دو میشوند نفس باینطور
کہ کسالت میکند و آرام خود میخواہد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شدہ بخسپد یا آرام کند و
در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگذارد بلکہ مثل نافہمین
و مفلوجین کسالتی و استرخائی در اعضای او راہ می یابد و جوارح خود را یا کیف ما اتفق بسبب عدم مبالات
بارکان صلوۃ یا بوضعی کہ مناسب راحت بدنی باشد میدارد و ہمچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنہ و تشتت وہم
و خیال متعرض حال او گشتہ اخلالی عظیم در توجہ قوای باطنہ و اعضای ظاہرہ بسوی نماز می اندازد اما شیطان
پس وسوسہ اندازد اقبح وساوس او سبکی شان صلوۃ و قلت مبالات بآن و چندان کار آمدنی ندانستن
آن و این وسوسہ جلدتر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و ادنای وساوس او
آنکہ از حضور مخاطبہ و مکالمہ و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق کہ شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سہوی و غلطی واقع شود و یاد متشابہات قرآن مجید حافظ را می اندازد کہ از راہ
خیال دارد بنا بر صیانت از غلطی باوجودیکہ ہمان نماز خوان یکبار یا دو بار یا صد بار آزمایش کردہ کہ
در بقای حضور ہم نہ تخللی در رکعات میشود و نہ در تسبیحات و نہ تشابہ در قرآن می افتد این مکر شیطان است
و غرضش بادہی رکعات و تسبیحات و متشابہات نیست بلکہ تنزیل و فرود آوردن است از مرتبہ اعلی بمرتبہ ادنی
و ہلم جرا تا کہ بمقصود اصلی رساند و مقصود اصلی آن رجیم ہمان انکار و کفر است اگر بفضلہ تعالی آن مقصود
سرانجام نشد پس بناچاری بمقتضای اِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آہستہ آہستہ بخیال گاو خر می رساند تا کہ
این صورت متحقق گردد کہ * ع * بر زبان تسبیح و در دل گاو خر * گاو خر مثلی است ہر چہ سوای حضور حق

هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و پس از همین قبیل است دفع این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا
تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام رکعات خیالات نمانده بعض به حضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بالودگی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن وعلی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نامشروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کاری بقابو آید
شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواهشها و بموجب شرع بوی رساند
بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه
مخلا از مخلات شرعیه نفس و شیطان بر روی کار آرند تنبیه آن شب بیداری همه شب که بآن روزه پیوسته است
بیاید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود و نفس اشتراک خود میسازد تا مدعای او بر آید در تنبیه و تادیب
نفس خود نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی
در انسان نمی ماند **افاده ۲** اگر در ادای زکوة نفس تعلل ورزد و آنرا گران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی
و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوة مال خود جسته سد صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و او را بفهماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **افاده ۳** حج و جهاد وقتیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس حیله
و حالا کی زند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تغافل می ورزد همان چیز
را بگذارد مثلا اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گزارد که حج و جهاد را به چستی
و چالاکی عازم شود پس بی ولباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در فرصت و اطمینان

وجاهی مقرر و هر یک بسبب آن کار علاقه در ربطی میدارد و بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه
در خود دمی بالد و بر سعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج بهیچکس نیست نسبت علاقه
که مرا باوی است از عنایات اوست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن اهالی این تمام کارخانجات
را باوجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعض آنها با علای مدارج کار نیست معین که از ان تجاوز نمایند و بدلا
ممکن نیست و بنا بر علیه جز بکثرت جاه ایشان را زیاده و نقصان تا تفاوت نمی نمی بعد جبله خاص که بمقام
نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده
برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده و
احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات در بارداری معین
است و بحضوری دربار حسب تعین وقت برو قدغن شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و
مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید
حضوری در آنها عنایتی خاص که حالش از طرف بادشاه بر آرای سائر ارباب کارخانجات هویدا و منکشف
میگردد و همین بسبب آن جبله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند بر جنبه ملائکه مقربین را مناصب
عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی
و منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشان را نه از ان نزول است و نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج را قصه معراج گواه است بیت اگر یک سر موی برتر پرم ✢ فروغ تجلی بسوزد پرم ✢
حضرت آدم صفی الله را الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرموده و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات
کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی معزز فرموده اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت
تا در سائر افراد این حقیقت سر که و می حال وست سریان کند و لهذا چنانکه جبله خاصی شاهی مصدر سائر مرتبی را امور مملکت
که منقسم بر همه خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل نگس رانی و لغان داری

و امثال آن ازین جبله خاص هم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد و همچنین کاریکه بنقیبان و چوبداران
تعلق میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضار ان عند الطلب ازان جبله خاص هم امثال این امور
عند الحاجت بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق بمنشیان و متصدیان است از فرامین نویسی و تحریر حساب
و ضبط جمع و خرج ازان جبله هم عند الحاجت طلب میکنند و کارهای عمده را مثل ایلچی گری و نظامت
ممالک و ریاست جنود و عساکر امور متعلقه بوزارت برهمین قیاس باید کرد همچنین اکمل افراد انسانی مصدر
خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق
دارد ازان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و
در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد ازو رو می نماید و در تعلیم و تعلم
و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد ازو درست و درست می آید و در اقامت سلطنت
عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب اولو العزم و خاتمیت خدمتیکه
تعلق بملاء اعلی میدارد ازو صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات القصه حضرت حق جل و علا
بنا بر دربارداری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را مستور
ساخت و اظهار آنرا موقوف براختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسل و انزال
کتب و انواع هدایات زخلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامن
در او امدادها فرمود و لیض اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قرب و حضوری آن اشرف مخلوقات است و لهذا
بر خیر امت فرض شده اوقات دربارداری است و شعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آنرا جلوه گر
نماید و هر که خواهد آنرا برباد دهد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا اوقات
نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقایق مخلوقات
گو افراد وی متفاوت و متناقص باشند بلکه تنزل کرده باسفل السافلین شوند و فی الحقیقت سبب نزول ایشان
باسفل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا باکبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور بادشاهی
بیباک شد بهم ع * هم بیشتر عنایت هم بیشتر عنا * پس موبر طالب کمال انسانی را باید که حقیقت نماز به همین طور داند که حضرت

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید در بار داری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطهٔ عالمین است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل و سفاهت است این قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی داشته اوقات نماز را بلا شبه وقت دربار حضوری پندارد و تلاوت و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه جلیهٔ خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از ماسوای او اعراض کرده و هیبت و سلطنت او را نصب العین خود ساخته و بدیده امید مناجات با و می ورزد پس لابد بمجرد یکه آن بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می‌یابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید و بدیدهٔ قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از آن جلیه منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بنظر خود بیش از بیش متوجه می‌یابد برای بجا آوردن تخت بوسی امثال آن از تعظیماتی که تقدمهٔ استیذان مناجات و توطیه عرض حاجات میباشد انحنامی ورزد و بسبب صمد درین تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از انسکه این وقت وقت نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت ضبط سطوت مملکت است بمظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرمایند که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

خود را می ازان مقام رفیع فرود آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک ما فات من عرض
استجابات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود که اثنای تکرار در
دو رکعت متحقق میگردد قابلیت دائمی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقا ازان
صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت قوانین عظمت معبود صلواة را خالی از عبادات نگذاشته
به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوت جدیده و لذت تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برأسها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه مابین
السجدتین سری است بس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی دنی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة
فائز میگردد مثلا دست او بپایه تخت شاهی رسد باید بسیار سربسته بهره ور گردد پس البته اقران
و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناسب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم است پس بنا بر ازاله این ظن در هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشاره اجمالیه بسوی
اسرار ارکان صلوٰة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد و ازینجا باید برد بسر قول فاروق که أُجَهِّزُ
جَيْشِي وَأَنَا فِي الصَّلَوٰةِ در در بار خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید ثبوت شوکت دین
متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داده در هیچ عهد معلوم نیست
الغرض تحقق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمه شهادت

عزت و محبتش که در بارگاه بادشاه است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند غفلت او براد عین
اشتغال با موال رونی دہد **فائدہ** چنانکہ سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نثار را
در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکہ در مخارج سائر اہل عزت و افتخار مثل شاہزادہ ہای عالی مقدار
وامرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکہ مصارف امثال این اموال نزد ایشان فوی الحاجات فی الغابات اند
و بس ہمچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوۃ را بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ مخارج آنجناب فی الحقیقت از
مخارج خاصہ حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی ہاشم کہ علاقہ اخوت و بنوت بآن جناب میداشتند
تحریم فرمودہ و مصارف آن اموال ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را کہ بر ایشان صدقات تحریم فرمودہ
اند عزت و افتخاری حاصل شدہ کہ شکر آن ہیچ زبان ادا نمی تواند کرد اگر فقط در مقابلہ ہمین نعمت صدہا انواع
عبادات و ہزارہا اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و بسبب مقابلہ مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب
عصیان بکدام پایہ میرسند **افادہ ۳** در فرضیت صوم ماہ رمضان یک نوع توجہ و التفات مرد
مومن تمام سال بسوی حکم الہی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید کہ ہرگاہ
رمضان خواہد رسید چنین و چنان یعنی روزہ و نماز تراویح و قرآن ادا خواہم نمود در ین انتظار و استعداد
و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنہا مختلف میشود و بجہت این
انتظار تمام سال مشابہتی بزکوۃ دارد چنانکہ سابق در زکوۃ مرقوم گشتہ و ہر چند روزہ بر ہر امت معین بود لیکن
تخصیص ماہ رمضان برای این امت بجہت عنایات بی غایات حضرت حق است کہ برای این امت مرحومہ فالنظر
است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت ہمت و توفیق مزاولت اعمال شاقہ ماہ موصوف و لیلۃ القدر مقرر شدہ تا
بدون مزاولت اعمال شاقہ بوساطت برکات ماہ موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان
بلکہ زائد از ان شود و در ہر سال یکبار للکد کوبی قوی بر نفس میرسد کہ اثر آن تمام سال میماند و شہوت و غضب
و حرص او را اصلاحی پدید می آید گوہر انسان از ان آگاہی نشود **افادہ ۴** ہذا الحج پس بمنزلہ آنست کہ
بادشاہی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و ہر کہ او در ان مکان طلب نماید
آنرا نہایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی کہ اگر کسی بدون طلب ہم در آن مکان

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار
و جوانمردان کارزار مستغنی از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه
در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب جاهت بریاضات یسیره است و اما بنسبت علما پس
انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و وفور علما بمراتب اصحاب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه و احکام
مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح
و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه
ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام
و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما بنسبت عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و الطاف
جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه بتقلید آبا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کرمای سخاوت شعار و انتظام امور معاش
و معادیه ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است و اما بنسبت فساق و فجار پس حصول توبه
یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن
از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان
و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است و اما بنسبت اهل نفاق پس استقامت ایشان در دین حق ظاهرا و
عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و ذلت اهل طغیان و نیز بسبب سرایت ملت
حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت اولیا
عظام و علمای کرام و انعکاس انوار و نفوذ مواعظ این گروه در قلوب ایشان است و اما بنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات

در طلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان
گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی
در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی
عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن
مظنهٔ وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را هیچ یک
از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم
حظوظ که طالب را اجتناب از آن اوکد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور والاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را
در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که منجر
باتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد
مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط با مرد در خلوات
بحدوث شهوت منکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی که بر ملکهٔ تقوی
و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام إِنَّ الشَّیْطَانَ
یَجْرِی مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَی الدَّمِ در ازالهٔ امثال این ظنون شافی و کافی است واما در حق منتهیان پس احتیاط
با استماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب با امرد مضرتی دیگر اما مضرت احتیاط باستماع غنا پس
تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکهٔ شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو با هم
متجانس و متماثل میباشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب بهم میرسند و از ملکهٔ شجاعت هم صادر
میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی از ملکات
راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

محموده پس طریان غضب و حسد و آثار آن اگرچه مخل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه مؤیدان لیکن غلبه
آن کیفیت و تسلط آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هرچه غضب و تقاضا کند همان را بعمل آرد
خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متمیز
با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه ذهن نشین شده پس
در حاصل مقصود بکمال التعمق باید نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب استماع صوت
خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق
و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سائر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و
طاعات و آمیزش محبت خالق الارض والسموات یک گونه تائید سالکان راه حق را در بادی نظر
مینماید و از حالات محموده بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات و آثار حب یالی مثابه همان
کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه آتش از زیر پاره از زر یا سیم می افروزند
بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغلی حادث میشود حتی که مثل آب شده کفهای او هویدا میگردد
و خلاصه او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت همان است که در ته نشسته است و این کف که بر
روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ همچنین بسبب استماع غنا هیجانی که بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد
امریست از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه که با انوار قدسیه ممتزج گشته سر بافلاک کشیده است و
احکام و آثار حب یالی در ته او مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری
مثل طلسمی است که برای نظاره تماشایان ملکوت بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و مهیا
ساختن اسباب تحصیل آن رونق مقامات حب یالی می شکنند چه کار صاحب یالی سراسر اطمینان است و تمکین
و وقار است تمکین و وقار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و اما مضرت تعلق قلب با امردان پس آنست
آنکه اگرچه میل به حظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب بر
نسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب با امردان از همان قبیل میشود با آخر منجر باین امر میگردد چنانچه

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکور انکار بر سالکان راه حق مثل ابنای
صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت
هویدا میگردد نوعی اجتناب و اشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر چهره اهل حدیث پوشیده نیست
واما عدم تصریح انجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور بهیچ
مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار
آنها در طوایف انام اجتناب از آن از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع
وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیه بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشدند بنا برعایه بر اشعاری بکراهیت امثال این اکتفا کرده شد
پس طالب حق را باید که بامثال این امور اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن
هیمان و سرگردان نگردد و التفاتی صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
امور پیش آیند مجاهرت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جایز نه تا تشدد فی الدین
و تحریم حلال لازم نیاید و اگر مخلصان خود بلکه سایر طالبان راه حق که کمر همت در رضا جوئی حضرت حق
چست بسته باشند اظهار کراهیت این امر و نهی آن ارشاد کند احسن و اولی تر است فاما آنانکه امثال این امور
را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلاشبهه اهل بدعت اند

افاده آنچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
الیمین است بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه
بدست آورده امیدوار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه
اجتناب نورزد مثلا در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و امثال سعی بیش از
بیش بکار برد اگرچه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل نه نماید و علی
هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت
برحسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه سابقین است

چه بودی کرد و نسخ زمین پرشدی * مگر دیگرا ترا رهائی شدی * القصه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیاوعقبی در خلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده مثابه چیلهٔ خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیلهٔ خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیلهٔ خاص ماذون مطلق در تصرف امتعه و امتشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت می نماید مثلا چیلهٔ خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند و این کبار اولی الایدی و الابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت نمایند مثلا ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت متساوی است با هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد والله اعلم بالصواب * افاده هر که حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بان شود یا صرف بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند بحسب حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس اولاً تعظیمش بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابلهٔ آن هیچ چیزی نسنجد و ادراک بلکه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از رذیلهٔ تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خلقت لاعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثاً بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه چه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک ساعت انرا قطب الاقطاب سازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لمحه فائز به نعمت ایمان فرماید و همان وقت او را به نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام او ست اگر احدی را مرور و نیوز ولید

محن شدیده لنعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که
بهزار درجه بهتر ازان در یک لمحه عطا فرماید **افاده ۴** باید دانست که انچه از تهذیب اخلاق به
تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است
که طالب رضای حق تعالی باشد و با رضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار ببارگاه حضرت ذو
الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و
اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا وغیره از وی صادر
شود لیکن هر که بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که
معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لابد که قبائح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان ازان
خواهد شد گو بالکل آنرا ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چندبار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور
مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند و در حین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم
داند و همین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است چه باین
صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا بحضرت حق جل شانه کردن است معاذ الله من ذلک و این
صورت مورث توجه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را هالک و از کار رفته
و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد و تعیین
نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که مکفر تمامی سیئات
و ماحی همه خطیئات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت
دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده
به بهشت رساند **افاده ۵** چونکه محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده
بدست زنده هر چه احیا میخواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید که در وقت
مظنه آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هر چند الله تعالی

معین ہر مسلمان در ہر وقت است و ہر مسلمان از تفویض ایمان خود باو تعالی در ہر زمان لازم لیکن اورا این قدر سعی میباید خصوصًا در این وقت کہ وقت طریان غفلت و مدہوشی است و برای تجہیز و تکفین و دفن خود وصیت کردہ مقید بقلم ساختہ نگاہ دارد و مقبراز ابران آگاہ سازد کہ ہر کہ خلاف طریقہ محمد یہ علی صاحبہا الصلوٰۃ در تکفین و تجہیز و دفنم بعمل خواہد آورد مواخذہ از وی روز قیامت خواہم کرد و دامنگیر او خواہم شد ہر بدعتیکہ در تجہیز وغیرہ رایج باشد نفی آن باہتمام کند مثل ساختن قبہ بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرہا و چراغان ساختن کہ عمل آن موجب لعنت است چہ جائیکہ آنرا از اعمال صالحہ شمارد ✦✦

اَعَاذَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِی جَمِیعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راہ ولایت

وآن مشتمل بر چہار فصل و یک تکملہ است ✦ **فصل اول** ✦ در بیان اشغال طریقہ قادریہ وآن مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت است **تمہید** خلاصہ اشغال طریقہ قادریہ با تغیری کہ موجب سہولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نہایت در ہدایت دران ہویدا گردد درین فصل محرر کردہ شد واز انکہ ہمہ اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لاجرم این فصل بر دو ہدایت منقسم گردید **ہدایت اولی در بیان طرق ذکر** وآن مشتمل بر چہار افادہ است **افادہ** ✦ اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقش آنکہ دو زانو بطور نماز نشستہ لفظ مبارک اللہ را از وسط سینہ بشدت وجہر برآورد و پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند کہ نوری ہمراہ این لفظ مبارک از دہنش برآمدہ و چونکہ ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گہریال متخیل خواہد ماند و بیانش آنکہ چون انسان فسد جہدا آواز بجہر شدت میکند بیش از آنکہ آواز مسموع پیدا شود جنبشی بدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و ہر گاہ آواز بجہر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل از ان کہ دم بجای خود آید و شکل و ہیئت دہن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند کہ از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کنندہ میداند پس ہمین آواز متخیل بسیار زیادہ تر کشیدہ ہمراہ کشیدن آن آواز نور متخیل را درازتر و پہناتر مثل چادر نورانی نمودہ از پیش روی خود بر سر آوردہ تمام بدن را

تا قدم بآن احاطه کند باز از آن آواز تخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر
نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور توجه
بشد و بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد
استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز بهمان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل
آرد تا که بقابو در آید **افاده ۲** بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش
آنست که دو زانو مثل نشستن نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه بر آورده بشدت و جهر
در زانو راست ضرب کند و باز امتداد صوت تخیل را بآهستگی تا بشانه راست کشیده بوسط سینه رساند و
چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ بر آمده و بجای زانو و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید
یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همه نور نشسته است باز قدری سکوت کند و دران سکوت نشستن
همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن وصورت همان نور بجای آن اعضا خوب بنشیند
بعد از آن همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و
چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند
و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود در درون تمام بدن این شخص ساری
گردید **افاده ۳** طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست
بطریقیکه سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید
افاده ۴ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست
و دیگر در جانب چپ و سومی در قلب و چهارم رو بروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه
همراه این بر آمده از تحت احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص دران مستغرق گردید بلکه
بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته **فائده** غایت این ذکر باین طریق مذکوره آن است که اثر
ذکر و اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره
خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر

بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد ✤ **باب**

مراقبه اولی ✤ **افاده** ✤ وآن مشتمل بر هفت افاده است ✤ **ثانیه در بیان اقسام فکر** ✤

مراقبه وحدانیت است وطریقش اینکه وحدانیت حق تبارک وتعالی را که لاشریک له مبین وست هرجا لحاظ

کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است واین ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد اول آنکه هر چیز

را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو

طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز واجتناب لازم شمرد وصورت سوم که مراد درینجاست اینست که

وجود او را یگانه غیر تام بتیا هرجا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند ونه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند

که معنی ازان بلفظ هست در فارسی وهی در هندی تعبیر میکنند که هرجا موجود است وعین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر

چیز است باوجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست ✤ **افاده ۲** ✤ بعد استقرار واستحکام مراقبه وحدانیت مراقبه

صمدیت کند وآن را دو مرتبه است ابتدا وانتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی وسبحانه

اجمالا واستغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند وآن عبارت

از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش ومعاد تفصیلا ممزوج بغایت محبت والفت ونهایت تضرع وعجز است

یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست وهیچکاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود

کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد وباین مراقبه او را الفتی ومحبتی وراهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر

وی فدای جان ومال وعزت وآبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل وآسان نماید بلکه آن را موجب

افتخار واعتبار ومزید عزت وجاه شمارد واین امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر ومستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه

از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده وتمام کاربار معاش وعزت واعتبار بتوسل

بادشاه رو داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سرانجام آن را بجا نیازی هم فخر خود میداند وازین

مراقبه معنی **اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ** بخوبی متحقق میگردد واز ثمرات این مراقبه انکشاف توحید

افعال است که باوجود کثرت افعال وفواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل ویک موثر که ذات

حقیقی آن تعالی است در هر فعل وهر جنبش وهر سکون هویدا میگردد ✤ **افاده ۳** ✤ بعد این مراقبه شغل دوره کند

حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت وامداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرقه او شده پس جائیکه طاقت رسیدن نیست بدرقه مذکوره میتواند رسید. افاده ۱۴. بازشغل نفی چنین گیر دبیانش آنکه بمقتضای اشاره الله نور السموات والارض انوار الهی در هر مکان موجود است بنابر وجود و هستی که هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه جا انوار محقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار هر جا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که اجسام فلکی و عنصری هست از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبارت از انوار است واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع والجز ارباب فطرت عالیه که بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس در احتیاج اکثر ناس تا انکشاف انوار قدح نمیکند پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک شوند همین که آئینه قوت دراکش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلاتعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صفائی کردن مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد بر آمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بس زیراکه نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از یک پشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

اول آنست که قوت مدرکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در
نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت مدرکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آن را اخراج
میکند پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول به نسبت
دوم بسیار آسان است یا بایں طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان
است از نفی باران هر کسی را که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بناء علیه در نفی
خود نفی جسد سهل جائیکه بر آن قرار دارد و شوهر تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
گران می نماید و بعضی را که بر تنفس آمد و رفت دم آگاه تر می باشد نفی حلق و سینه سخت میشود تا بجائیکه هر چیزیکه
آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس و الا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن
دشوار می نماید که بر نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود آثار آن بر مبتدی این کار بصور مختلفه
می باشد گاهی خلائی بمقام سینه و شکم اولا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت در چیزی متخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم
بدم دراز و باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند مشابه آنکه گوله توپ از
یکطرف بطرف دیگر رسیده آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و
کشاده تر سازد تا کار بانجام رسد و از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزفی سست
رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمده یا گوشت
پاره دل از وی بر آمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی می ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صور شتی تطویل لاطائل است لیکن بسا است که از معنی
مجمل نفی تعین صورتی از صدد رسش به بزرگی قوی الذکا هم میسر نمیگردد و احیانا با وجود دریافت صور
کثیره غیبی غافل را صورتی دیگر ادراک آن صور پیدا آید بالجمله دریافته اختلاف صورتش خالی از فائده

نیست بهر وضعیکه ابتدا رسته نمود کرد وآن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی
تام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰہُ لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰہُ را بجای
که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این
شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی بدیدی می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضربهٔ شمشیری بر بدنش
رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی
مثل کاجل که گرداگرد او تا لبنی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج
بتاریکی میباشد بمثابه سر شعلهٔ آتش که بسبب اختلاط بدخان لبس تاریک مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی
بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر اظهر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان
وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این
شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب نا مور مکدره که بمثابه خس و خاشاک است به همین شغل
مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد ✽ **فائده** ✽ در ایام اشتغال شغل
نفی شغل یاد داشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون دلی چگون در همهٔ اوقات
در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات
نگردد بمثابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال بحوائج ضروریه
و اعمال معاشیه دلش کماینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان
یاد حق تبارک و تعالی را باید که بتمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد داشت حق را از ممتنعات
عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندد و نیز باید داشت که
چنان که بعضی از اشخاص را یاد داشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یاد داشت آن چیز
متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر بحصول یاد داشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات
دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را
یاد داشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزد یک عروض غفلتی یا امور مخالف در امر یاد داشت

دیگر آنست که هر یک از ان انوار به قوت خیالیه خود بحدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان همت انتقال از دل خود برآورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بحدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد و هلم جرا و بسیاری از انسان در همان حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون که ازان بنسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند * افاده ۷ * هر گرا بعنایت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد درانجا لالی بی عده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوضیکه درانجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند که در آنمقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَانٍ هر وقت شان جدا ازان ذات پاک جلوه گر میگردد و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبه الصلاة والسلام که دل آدمی بر منزله پاره پر است که در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر بسیار زند دل انسانرا قرار نیست پس ظهور شیون را هم ازان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی دارد طویل و عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد *

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فواید در اوقات قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید *

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه *

و آن مشتمل بر پنج افاده است * افاده ۱ * اول طالب را باید که با وضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیره ها

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از لب
دعای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید بطریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای
انفصال هر دو آخر اول اندیش گوید و این دو بار گفتن را یک کرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیمابینهما
لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با جزم خواند و بقوت تمام از سینه
برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند
که نوری از سینه اش برآمده بر لب و رسیده توقف کرده در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلندتر بقدر یک دست تصور کند
همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزه وی ممکن
نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلدتر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر را آنقدر کند
که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و توجه شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون
و برون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد. **افاده ۲**: چون اینمعنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکه آن
بوضعی رود که هر وقت بلا کلفت همین طور کند و بقابوی او آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الا الله
است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت
در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب
تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گم
شده باشد ثابت گردد. **افاده ۳**: باز بملایمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول
صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش
هم همان هست گردش دهد مانند چارولی و مصقله که اگر کدورتی در آن زخیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی
و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد. **افاده ۴**: چون این نور آنچنان مصفی گردد
که شعاع آن از هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آن هم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند

وآن نفی واثبات است یعنی لا اله الا الله بلفظ را بخیال خود کشیده محیط زمین وآسمان سازد و تمام دوره
را فراگرفته اله را درخود تمام کند وطریق کشیدن لا اینست که بیش روی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش
مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده بلفظ
الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لا اله نفی معبودیت هر چیز فی الواقع وفی الحقیقت
ونفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بلحاظ درست وتصور حسب مستقر و مستحکم سازد و در ضرب
الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى
بتکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بمشابه دریای زخار خواهد آمد که
تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم دران گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین
طریق ذکر نفی واثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید و این
ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ❁ افاده ۵ ❁ طریق
انتقال ازین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فراگرفته در
همین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه نور مذکور حاصل
کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که او لا بدون لحاظ نور هم نفی خود و نفی
تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود و لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار و طریق ثانی راه مطلب
یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از ان حجب نورانیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت
بیرنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت از
رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر
هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ❁ **هدایت**
ثانیه در بیان فوائد متفرقه ❁ وآن مشتمل بر ده افاده است ❁ **افاده ۱** ❁ برای انکشاف
حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقایق آنمقام و دریافت آنکه آنجا و انکشاف

امری از لوح محفوظ، کہ یا حی یا قیوم است یا حی را بہ کرخیالی از درمیان سینہ خود تا لب آرد و روح
خود را پیوستہ زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینہ بر آرد و از بسکہ تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ
لفظ اول واقع میگردد لابد کہ اثر این ہر دو اسم مبارک وقت تلفظ یا خیر مجتمع شدہ قوت میگیرد لہذا امر
تلفظ بلفظ اخیر باستعانت ہر دو لفظ مبارک باین طور کہ این اسم مقدس بر روح شود و روح درمیان
ہر دو اسم ماند روح را بالای عرش ساند و در انجا رسیدہ توقف نمودہ سیر و دور نماید و در سیر و دور
مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبہ معظمہ و دیگر اماکن متبرکہ
وبعد عرصہ کہ بیداری و خبرداری این عالم خواہد باستعانت ہمین ہر دو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید
بذکر خیالی یا حی تہیہ انتقال از انجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا بمکان خود رسد و در نزول سموات را
جداگانہ ملحوظ دارد + **افادہ ۲** + برای کشف قبور **سبوح قدوس رب الملئکۃ والروح**
مقرر است طریقش آنکہ باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفہ اخفی رسد و باسم دوم یعنی
قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کردہ بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی
دل داخل شدہ از در تحتانی بر آمدہ متوجہ بہ قبر گردد اگر دعا یکبارگی نہ بر آید دل تنگ نشود و در تکرار آن
بحضور و توجہ والتجا و زاری کوشش کند و امیدوار از فضل الہی دارد کہ کشف مطلوب حاصل خواہد شد و
این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الہی میدانند و فی الحقیقت مورث دوری است + **فصل سوم**
در بیان اشغال طریقہ نقشبندیہ + و آن مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت است + **تمہید** + لطائف
ششگانہ ذکر در انسان است مواضع آن معلوم باید کرد لطیفہ قلب زیر پستان چپ و لطیفہ روح زیر پستان
راست و لطیفہ سر درمیان ہر دو کہ وسط سینہ است و مقام لطیفہ نفس عین ناف و لطیفہ خفی در پیشانی در
مقام منتہای موہای سر کہ شروع پیشانی از انجاست و بسبب سجدہ ہمان جا نشانی میشود و لطیفہ اخفی
بمقام کام درمیان مقدم سر جاییکہ جنبش در ان در سر کودکان محسوس میگردد + **ہدایت اولی در بیان**
در بیان اقسام ذکر و فکر کہ در طریقہ نقشبندیہ رائج است + و آن مشتمل چہار افادہ
است + **افادہ ۱** + لطائف ششگانہ را بترتیبی کہ در تمہید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکہ

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کنند که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در
لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و بقوت همت توجه نماید و از نامی
اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجز دوام التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در حین اشتغال بامور دیگر انسان از سوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن
غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله گوید و حضوری انسی
بسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه
آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول بذکر یک
تواند شد و ملقن اگر بازدیاد آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یکی از لطائف ششگانه نوری است جداگانه
در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک را بنور او منور می نمایند هرچند این
تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه
انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنور رنگش
بلکه بهر نوری که خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می
پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوار
در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر سکندر نامه است کرمیا خوانان پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال
نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
توقف نمایند. **افاده ۲۷:** من بعد حبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو رو بقبله
نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام چسپانیده لا را از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سر ادنی توقفی کرده
باز بر لطیفه اخفی هم توقف نموده به لطیفه اخفی رسد بالجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد
حرکت در مقام لطیفه سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنابر امتیاز آنها قرار نمی کنند و الا بعد را از لطیفه اخفی
کشیده بلطیفه روح متوجه گشته الا الله را در لطیفه قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری از هیچ عضوی
از اعضا حتی که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا العمل آرد یکبار ذکر کرده دم نفس خود را

بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس باز دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زیاده شود در عدد ذکر مزید می کند اول
مراتب مزید آن بیست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد در
مجلس واحد شمار بصدها خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از ان
ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین محیط گردیده

افاده ۳ * بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را
وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن بنابر شناخت هر یک یا تعین نامی است برای آن جداگانه از نام
کل پس آن جزو بوجهی مستقل از سائر اجزای انسانی است بنابران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت
حق تبارک و تعالی وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
همه آن اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام
اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید سبیلش آنکه هر جا را از تمام بدن
بدن خود بالعموم و الشمول بمنزله لطائف ششگانه بیندارد چه ظاهر است که در نظر مردم مقامات لطائف
و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان
طور از تمام بدن ذاکر شود و ملتفت باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش گاهی
جنبشی نمایان در تمام بدن میشود چنانکه دست یا پا یا دیگر عضوهای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل
میگردد و احیانا رعشه و از حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریره معلوم میکند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک
شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت
[illegible] گرمی او را اثری محسوس میگردد و سبکی آنچنان میشود که گویا الائش از تمام بدن دور کرده
اند مثل آنکه کسی بکیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان
الذکر از اندرون صفائی میباید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در کار بود نماند
کرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش
صاحب سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب

سلطان الذکر را محسوس میشود ÷ فائده ÷ طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر
لطائف بسلطان الذکر وغیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن
وقت هرچه در خود یابد داند که انچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس انچه آنوقت در صاحب تلقین بعینه ظاهر
شود همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید ÷ افاده ۳ ÷ چون سلطان الذکر
بقدر مذکور بقابو آید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم
کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت
هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس سالک را باید که ازان حجب بطریقیکه در فصل اول
مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مزاولت کند تا که بآخر حجب که مسمی بنسبت بی
رنگی است رسد اگرچه نسبت این طریقه را بآب دریای صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه
میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت
دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف و مقامات
بس عجیبه رو دهد و مرشدیکه بحضورش طالب در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را از حقائق مقامات
آنجا آگاه خواهد فرمود ÷ فائده ÷ حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند ÷
بیت ÷ اول ما آخر هر منتهی است ÷ آخر ما جیب تمنا تهی است ÷ طالب صادق را باید که متجسس آن امر باشد
که آنجناب بلفظ جیب تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و مجملش خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم
خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ÷ هدایت [illegible]

در بیان فوائد متفرقه ÷ و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است ÷ افاده ۱ ÷ برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند
و طریقش در فصل اول متصلا مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت
و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و با
احیانا گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد * افاده ۲ * باید دانست که برای کشف وقایع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته
اند واولی واحسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت
[illegible] بسوادعیه ماثوره که برای تکفیر سیات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر سیات بکمال التجا در
جناب خالق الارض والسموات بخواند وبعد ازان صلوة التسبیح به تکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب
بکمال خشوع وخضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیات والتجای عفو خطیات بجناب خالق البریات
در قلب ملحوظ دارد وبعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید وبجدی التجا کند که در دل او ظن عفو
خطیات وقبول توبه هویدا گردد [illegible] بوقت شغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشته باشد مشغول شود
و در تمام آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوب پیش روی بصر بصیرت خود بحیثیتی دارد که
همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف
آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از ته قلب متحقق گردد و فرق در میان ورود
وساوس و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را
قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آن از جانبی معین نیست بطور دزد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر
میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف
واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو همه چیز دانا
میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان
خود کلامی جاری بکن که ازان مطلب خود دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب صوتیکه از مردم در نوم یا تیقظ
[illegible] شود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب
حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز به نیت استکشاف واقعه مطلوبه بگزارد در هر
رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و
خشوع یکصد و یکبار کلمه یا خبیر اخبرنی به نیت استکشاف بگوید بعد ازان دعای استکشاف
نموده در خواب رود انشاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] شغل [illegible] صورت شیخ را کما ینبغی تعیین

[illegible] حضرات [illegible] صورت میشوند [illegible]

[illegible] خود متوجه با تصویر [illegible]

[illegible] تعظیم [illegible] شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد

[illegible] متوجه میسازند حال این شغل [illegible] حضرت ابراهیم

[illegible] تعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت

[illegible] کردن در این خصوص [illegible]

چه ساختن صورت [illegible] خطاب فرمودند ما هذه التماثیل التی انتم لها

علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که قوم خود را [illegible] ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است

عاکفون دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل [illegible] این عمل کند البته آثم و گنهگار است

با تعظیم و ادب و نسبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری [illegible]

نشست [illegible] در حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس

و انتفادت این عمل آن آثم و گنهگار شغل این سالک طالب [illegible] و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود

یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و اشعار [illegible] صورت قرطاسی آن قدر و قالب تصویر را

از ظاهر صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است [illegible] در معنی تصویری صورت خیالی از جهت

حکایت میکند بر صورت خیالی میکند با وجود دیگر هر دو بی جان اند [illegible] در انتظام ظاهر شرع تخلل

از صورت قرطاسی چه فرق درمیان هر دو نمی تواند شد مگر اینکه در صورت اول [illegible] در نفس فاعل این کار بیشتر است

راه میباید و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن قبحیکه نسبت تاثیرش [illegible] رواج شغل برزخ تا قصا

در صورت دوم زیاد از صورت اولی است پس باین وجه میباید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی [illegible] تصاویر بعمل

بصورت اول میرساند و لقصا در ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند رو بروی آن [illegible]

می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست اجتناب از این

هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام بنابر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی

مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنابر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب

درست بوده پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه

احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد

خواهد دانست که اگر استفتای این امر درین زمانه معتبر کرده شد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله اسرار اهلها

دران تکلم بر یک تمهید و یک مقصد است + تمهید + باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه
مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه
روح محاذی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه
و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس
در مبدا پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد عزیزان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند
و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب مودب باوضو بخضوع و خشوع والتجای تمام روبروی مرشد بنشیند
و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته
از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را گویاند و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر
کرده بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر
بر لطیفه نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول
سلطان الذکر بحدیکه غفلت رو ندهد ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن
خود است لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخل میدارد لابد اولا نفی تمام
عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش اینست
که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند
و الا الله در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجانب بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و بالفظ الا الله مقام
لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی سرد بقوت خیالیه
بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ ننماید و مزاولت و تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدن انشاء
الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد
ماند و فعلیکه متعلق نفی در صدد خیال طالب مستحکم میگردد و معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصا انکشاف

دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقه متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر لمن یا عدکه بیش از
مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی
بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آن چیز مدرک
هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند و قتیکه بکمال
و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابرین
طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است اما عدم تصریح این
اکابر بامثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس
مجرد توجه ایشان مغنی از این اشتغال بود و اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب
پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال ٭ مقصد ٭ در تفسیر الفاظ مستعمل
اکابر این طریقه شروع شغل و ابتدا از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را
که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه بجانب فوق ساخته از
عرش مجید هم بگذراند تا اثرش پیدا آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل
استوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن استوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس حاصل آن نور بیان
استوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه آفاق منتشر
شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائره است تجاوز
ازان عبارت اتمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه
مبدا و منتهی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف پهنا شده
عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
که انوار از تمامی جهات و از هر جای آن میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره اول تجاوز از موجودات

لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا
اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده گردد بحدیکه طاقت گناه نمی
یابد و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند همین طور اثر لحاظ قرب
معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام
حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصی بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
منجم شود یا آنکه پدر یا اوستاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آید و انجام
رود پس هر کس میداند که در انجام اول و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود
و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده
شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید
و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این
بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب
و مطلوب خود را نصب العین بلکه اقرب از همه چیز با نسبت خود بحدی نه عن خاطر خود باید که سراسر انسیت و لذت
یابد و اثری از وحشت و نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت و قرب
علامت ولایت کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
بی شمار همراهش باشد حقیقت اینست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند که آن ضرور است پس حجب
کمال محجوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب منجلی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش بموجب
بیان سابق واضح شود با محبت وغیره در دوائر دیگر کمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی است لیکن عجیب
و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار و دائره حاصل نمی شود و
حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل هر دائره بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

را ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال
نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت تیز تر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و باز
همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلْقِهٖ سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرْشِهٖ
سُبْحَانَ اللهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهٖ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره چون عارف است تسبیح المعرفت باشد و بلحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ
خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که بلحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را امتداد است کما ینبغی کند
و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از
فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دید نسبت
خود و نسبت فعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه
نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن غیر از کشف و الهام را راه نی و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی است بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و بترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که عظمت از تاثیر واحد
هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
وی را اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع
را صرف بسبب محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تماماً مترتب
خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بمرتبه اعلی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف
حاصل خواهد شد و بمقتضای كُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره
هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات و انوار هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
این دائره مقدم بر دوائر محبت می بود بهتر میشد چراکه این دائره امداد عظیم می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب
مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد یا در سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر باطن

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانه و مثالش انتظام مملکت است که بظاهر هویدا است
و باطنش بعقل و تدبیر بادشاه است پس فرخور ادراک خود باید که مظاهر بطون را دریافت کرده سمای اسم باطن را
باعتبار سیر باطنش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است
و مراد از ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ میابد اولا آنها تلقی میفرمایند باز در
عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در
جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل
آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای
طبیعتش بر رضامندی حق ظاهر میگردد مثلا مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند
و گاهی بهلاکت میرساند و ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت
و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا
خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر رضای
الهی و منحرف شدن از زخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش کسالت
است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر
روی نمایند و اتمام این سیر باوجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دوامی است
و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دوامی آنست که تجلی است مستقر و ثابت
تا مادام که آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بسیار است لیکن از دوامی امری دیگر بجز معنی
ظاهر مراد نیست از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول
بلحاظ آنکه منشا کمالات انبیا است علیهم الصلوة والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجهی
راه نبود و همچنین در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق می بود حتا که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع
فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است

کہ از روشنی آن فوائد حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار و بار خود باشند لهذا
فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که بدوام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن
حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نبود
و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک
است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف
معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم
ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی
است در انسان و مقصود ازین تواضع و فروتنی است در پیش مالک [illegible] دو عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در
امتثال اوامر مالک خود را اعلای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است
چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت
امر نیست جدا که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را
امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین
حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است و فی منقول است که هر دو باهم ملاقات
کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن
بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که
من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه اخلاق نداند پس دانست آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت
و گاهی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دام اعضال جهل گرفتار
می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب خویش زاید نه آنکه بزور بر خود بندد
و بنابر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضرور نیست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیت
کمالات رسالت است خصائص رسل را فهمید انتقال منشائیت آن کند و حضرت ذات از جهت منشائیت آن مراقبه
نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور وساطت و ایلچی گریست در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش

این کلام باید برد یعنی هر که مراقبه اسم محیی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاده پس مقتضای کرم او سبحانه
آنست که البته از شان احیای اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده
برگزیده چون کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان
بود لیکن بمنزله مزدوریست و مترتب بر کار و مناسب آن انعام بمنزله خلعت فاخره است که سببش رضای مولا
است انسان چون بآن فائز میگردد و امتیاز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن با وجاهت
در ملا اعلی و غیرهم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ در تفسیر زیادتی
رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض در درجه اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصری لطیفه
در ورود این فیض خصوصیت ندارد و سببش اینست که منتهای کمالات کمل اولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و صلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض
این دو درجه هیأت وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت حضرت ذات است
مر خالق را و این معنی بر هویداست دائر مناسب این مراقبه در سالک این سیر معظم بودن است بحقانیت اهل حق
و در تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی وی تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض از اصحاب گذشته بود
که جناب رسالتمآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها
شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت
ذاتست باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشا آن مبدا وسعت بیچونی اوست و لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور فعال بطرزی دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور فعال پس
چنان ملاحظه نمایند پس حرکتی که در عالم ظاهر میشود همان است محرک بحقیقت پس اگر پایی مور جنبش می نماید
از وست و اگر فلک الافلاک گردش میکند به تحریک او میکند و اگر سبیل طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز
آنکه بیچون بیچگون گوئیم و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی و ثانیا اثر از وسعت بیچون.

کہ ہر کامل را نظر بکمال خود یا خود نسبتی میباشد تصور بیش آنکہ صاحب کمال را در وحدت احیانا وحشتی بیش می آید
و آن کامل چونکہ ملاحظہ کمال خود میکند بی آنکہ عجبی رو دہد در خود مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس می باشد
باینطور نسبتی کہ جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند و منشای کمال ابراہیمی اصلی صاحبہ الصلوۃ والسلام
و آن نسبت حضرت ذات بذات خود است ملاحظہ کردہ مراقبہ نمایند و چون این مراقبہ بکمال خواہد رسید اثری
از خلت در صاحب این مراقبہ منکشف خواہد شد و دیگر آثار کہ مرقوم شدہ ہر جا باید دانست بعد از ان مراقبہ
حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و آن محبیت ذات است
و محبیت را ہر کس میداند در ابتدا کہ مراقبہ محبیت بود بلحاظ محبیت سالک حق تعالی را محبیت موسی علی نبینا و علیہ السلام بود و درین مراقبہ
مراقبہ محبیت ذات است مر ذات را و ہمین است منشای حقیقت موسویہ باید دانست کہ خلت عبارت از علاقہ
ایست کہ در میان دو شخص میباشد و محبیت از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزلہ آشنائی
است کہ ہر یک را از ہر دو آشنا بر دیگری اعتماد کلی ہست و عزت و وجاہت ہر یک در دل دیگر راسخ است و این
خلت موجب توسط کارہای عمدہ می بود مثل وزرا و امرا بنسبت بادشاہان و محبیت اسہ مرتبہ است اول آن کہ
محبیت صرف بود و بسر حد محبوبیت نکشد این محبیت باعتبار عزت و وجاہت دون مرتبہ خلت است و باعتبار
قرب و دوام حضور زیادہ تر است مثل خواص کہ بنہایت خیر خواہ و دلسوز در خدمتگاری بود لا بد او را دوام حضور
و قرب اند بنسبت امیر کبیر خواہد بود دوم محبیت کہ بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیدہ و باعلای درجہ محبیت
واصل شدہ اگر از ان مقام کہ نہایت محبیت است پیش قدمی کند بمحبوبیت رسد این محبیت ہم خلت است
سوم محبیت کہ بمحبوبیت رسیدہ باشد این خود بالاتر از خلت است بلاریب و آن منشا حقیقت محمدیہ است
علی صاحبہا الصلوۃ والسلام چنانکہ بیشتر می آید و چونکہ درینمقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب
و دوام حضور است و این معنی در محبیت زیادہ از خلت است گو کہ در سر انجام کارہا و واسطہ شدن امور عظام
خلت زیادہ بود لہذا محبیت را بعد خلت فرمودہ اند و اگر از ین وجہ تقدم مرتبہ محبیت نباشد پس حقیقت ابراہیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویہ است بعد از ان مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجہ کہ منشا حقیقت
محمدیہ است علی صاحبہا الصلوۃ والسلام بعد از آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت و آن

حقیقت احمدیست بعد ازان مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد ازان مراقبه لاتعین
است یا تعینی که ذات پاک او را مرتبه ایست که تعبیرات و بیانات همه دون او هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد
والله علیم بحقیقة الحال * **تکمله در بیان سلوک ثانی راه ولایت** * و آن مشتمل بر یک تمهید
و یک مقصد است * **تمهید** * طالبان نافهم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام
میرسانند میدانند که ما نیز هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ
نائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی و غیرهم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شده ایم و این مغلطه ایست صریح و عقیده ایست نهایت
قبیح زیرا که درینمقام ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون درینمقام رسائی آنان هم باشد بچه طور این
مرتبه را منتهای کمال اساطین بارگاه قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید * شعر *
وَسَوْفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ * أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارُ * هر چند سلوک متعارف بوجهیکه
درین کتاب محرر شده اهل خذلان و بطلان را درین سبیل میسر نیست زیرا که اکثر اشغال آن ممزوج با آداب شرعیه
و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیه است پس حقیقت این است
که بلاریب وصول بمعرفت ذات حاصل شده لیکن رد و قبول چیزی است ورای این وصول مردود درگاه
الهی را باینمقام رسانیدن مشابه آن است که قزاقی مساعی بکار برده در ارک شاهی رسیده نزدیک است که گرفتار
غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال اثر تعنت و عناد که مقابل حاکم سلطانی کرده مهبط مراحم بحکم
عدالت سلطانی نگردد و همین است حال طالب غیر متدین که بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری
فخیم است در حق طالب متشرع که فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال از ینمقام است و این مرتبه بمنزله ابجد خوانی
است و مراتبی که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب مقصود است معدود نمی تواند شد و حقیقت این
در ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینده است بحسن وجوه ان شاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس بدانکه این اساطین بارگاه
قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیات و مقاماتی هست که بسبب آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیازات ایشان در همان مقامات امتیاز از سائر مقبولان حاصل نموده اند پس این ترقیات
را السلوک ثانی مسمی میکنیم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است
که واسطه افاضت رحمت الهی بود هر چه فائض بعد بواسطه اش باشد و اکثر نا واقفان که امتیاز در سلوک اول و ثانی
نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند نمیدانند که به تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول
بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونه آنها اینست که شخصی صاحب عقل و همت که از حضور بادشاه
دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن او امر آن چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و قدویت
بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین
شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر
است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص در سلوک اول سالک باصطلاح صوفیه
است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که بیش ازین سمت از ماجرای
او رفته و سببش خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع شریف است که اشغال سلوک اول را محض تعبدا و شرعا
و ابتغاء لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که بیشتر در این کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریعتر والله اعلم
بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث است لیکن بطرز اول منضبط نیست بناء
علیه بطرزی منضبط ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه + **مقصد در میان سلوک
ثانی راه ولایت** + باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول منضبط و مربوط بدون
است و ثانی منضبط نیست با وجودیکه اصل مقصود و منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک
کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیانا بر نا واقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می
شود و هر یک امتیاز از دیگری نمیدانند بنا بر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح
گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه
دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطالب عالی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی گشته وصل مطلوب که مرکوز خاطر است مکنون داشته حضوری را مطلوب
خود اظهار می نماید وصل مطلوب ایش از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنا بر مفاسدی که در
اظهارش متوهم میشوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست لهٰذا از اظهار آن خاموش می ماند
پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد از حال طرق رفقا و هم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته
محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد نمود در اثنای راه چپ
و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبی که هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر
و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها یا تحصیل تجربه سفر متوجه بهان شهرها وغیره گشته از راه راست انحراف ورزیده
طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخته و دور نیست که درین حالت آنچنان مشغول سیر و تماشا و سیاحت
گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر
و سیاحت برباد دهد و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید
و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه
روز بروز نمودار شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
خاص به دار الخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسیده بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید
آنکه ناظر تجمل و آرایش حسب جلال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حالی حقیقت سلطنت یافت و من وجه
بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده وصل مطلوب اول ظاهری گردیده تجسس طریق
حصول مطلب ثانی عملی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی
است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس شد و طریقه از طرق اولیاء الله قدس
الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنها است و
اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویش

وتبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزلهٔ شغل نفی است و انحراف بجانب راست بمنزلهٔ استغراق در گشت توحید صفاتی است
و احیاناً در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا که
باوجود یادداشت وصول در همان وقائع ماند و از آن بر نیاید و بدشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی
همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد در راه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دار الخلافت بمنزلهٔ حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزلهٔ دیوان خاص است
و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیچگونه است و آخرین حجاب اختصاصی را بد
بآن ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردیده و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقهٔ همان حجاب
است و مثالش از پرده های دروازه های مکانات بادشاهی معلوم توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
بود علاقهٔ آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده مشغول نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده
را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نپندارند و در درآمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی همان
از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم
ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم به بادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت
بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی
بعمل آرد او را لازم است که حضار دربار را از هرکاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بروقت حا
کلمهٔ الخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبهٔ خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار
سرگرم و چالاک باشد و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نورزد مبادا بداغ کاهلی
در آن دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این منجر باخراجش از آن مقام گردد
و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت میباشد ارضای یکی تا وقتیکه در ذهن خود بود همین قدر است که

دزدی و قزاقی و نفی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال واجب سرکار بلاحیله و تکرار ادا کرده باشد
و چونکه باین مقام رسد دلیل رضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا
برابر خس و خاشاک شمارد و در رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود میدارد و حاضرباشی را مراتب است مثلا
ساکنان دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص
بالاتر از آنها و آنانکه مستعد خدمت پیش برد دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و آنانکه روبروی می ایستند فوق
ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه
ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر
و موقع وی در دل بادشاه جاگیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص بنهایت محب و فدوی من است و باین وسیله
او را اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی و معلوم
اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود ماندن و رود در آن مقام جائز خواهند داشت بعد
اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات آنرا بقوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی یا انعامی
یا بتعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این وقائع
و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم
و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار
آمدن دشمن زورآور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای در صحرای دوردراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص
بالجمله احاطه آن قصد کند و بسا چیزها باشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنابران تغیر چهره بادشاه هم
دران چیزها متفاوت نمی شود و نپندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره بیکسان یابد
معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که

حسب ذکاوت و فطانت وی ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقائع و سوانح آگاه
گردد و این گاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت
وی شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی
تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کار برا از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
شاهی اضعاف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بجوشش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او
خواهد شد لابد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نواخت و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب فراز و محن
و متاعب برای آن کشیده بود ان شاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلی خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک را
لازم است که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است اختیار عزائم
شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک را لازم که
مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمه شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب بنشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را حاضر ساخته
و از آن عظمت مصحف انتقال کرده و نارسا و نا شایست خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دلیل خسیس بی چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده ادا مرنه از خود هرگز لیاقت این
نعمت نداشتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی
اگر خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل مدعا و الا بتکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس
عظمت هر هر سوره بفهمد و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقاً و
تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار قدر زکوة لشرط

خود بر هر مسلمان فرض است و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را
لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم
شمارد تا که از ارباب عزیمت شود مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای
خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام منهیات او نیز سالک این سلوک را باید که در ادای
حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی
و شفاعت انبیا و اولیا بر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توقع دعای خیر که کار آمدنی در این
مقام است تفقد و خاطر داری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف موادا میشود چنانچه
بر نزدیکی دانسته شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود
راضی سازد و مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای
کریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هرجا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند بالیقین
داند که این نعمت عظمی هر محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و رو بسوی وی آورد
که این نعمت او را حاصل گشته والا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این در مانده محض توسل بچیزی نمود پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض تفضل شامل
و رحمت کامل علا و جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت هیچ حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است
جلیل القدر پس هر چیز از افلاک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای او ست و خصوصیت بادی دارد با وجودیکه
استعداد و سعی و خواهش او را هرگز در ان دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که
رحمت الهیه بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بحالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض
اند و هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ

کردن نتوانند پس باید کرد در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس حال آن
آنجناب صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بعید و حصول
محض از دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بلا استحقاق و استدعا و بلا سعی و سفارش احدی چه
گونه بر آنجناب فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با جود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل
حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این نعم که در طفلی و صغر سن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فائض
میشد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم
جلیله فخیمه را تصور کند که اینهمه بلا سبب بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی
بنده میشود همین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی
است از شیون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل
مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است و اصل آن انعامات ایجاد
است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما جهت تفاوت و تفوق بعضی بر
بعضی دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که درین صورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه از آن منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس در پیدایش مطلق اشیا است خصوصیت با این کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب الثر
عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه از آن سو منصرف
ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمتها با ایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که هر کس
بانعامات باهره متکاثره نواخته و بسیاری از نعم هر یک را تخصیص فرموده همین شان که منبع رحمت کامله الغرض
است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که لا لغرض خالص شده اند و وجه الله از همین
آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیان نتیج آنکه هر بنده
سوی من خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و اوامر او بجا می آرد اما

پس فلان اتممت عطا فرما هرچند جلیل و خطیر است و من بهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام تراهیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر نیست و این مراقبه گاهی بلاجهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حال میشود و عنایت خاصه را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم علیه السلام با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم علیه السلام مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست و بهمین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عطای بارگاه ایزدی زیاده تر از وی راضی میشوند و از مقام در انجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار در انجا میدهند پس بر این مراقبه التزام عزائم شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این بمثابه ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال هر کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر باشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بد طینتی و خباثت و خباثت آن شخص منصبی او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در ازل نصیبه هر مومن مقدر شده بود مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا بهمین نور اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور مثل ستاره تابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان و اضواست خاصه آن نور دریافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریق التمیز آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا بر امری متوجه خواهد شد تغیری نمایان در تجلی که محاذی کمال دست

پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از آن رضا یا نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان میباشند
که معامله ایشان از قلب تجاوز کرده و ایشان از همان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازند مثلا هرگاه قصد
میکنند که کاری معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت بسوی
آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سآمت و انقباض و نفرت و رمیدگی
لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند بسیر
ایشان رضا و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
مینمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزه و مبرا است تفصیلش
آنکه آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر میشود دران آثار تغیر اصلا نمی شود چنانکه الآن کما
کان وصف اوست همچنان بنسبت آن آثار بر یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی دران تغیر نیست و
اما بنسبت امور خاصه پس تغیر می شود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
جا است و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع
و مکان آفتاب نمیشود و در تحیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل خواهد
گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک
وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آن صورت تغیر به بدید می آید و این
تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیراکه بعد موت جسم
موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می
باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن
حقیقت میگردد مثلا می گویند که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم دادرا چنین و چنان کردم و همین که انسان
نوبت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکمی از احکام مزبوره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچکس
نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیچگون همچنین بصورتی و لباسی
متستر شده نمایان میگردد اینقدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بجسم میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست باطلاق خود باقی است بهر صورت
که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و ازینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معامله میکند
اخص خصوص در اربیش می آید فاما از ان ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال از رضا و نارضای
حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعیه همان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود منجر بنارضامندی وی تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است سالک را چون این کمال دست
دهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی در میان نباید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را
هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد
داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کار آمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد اگر توقف و استمرار بر همان خدمت
خواهد ماند یا از منصب عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و درین مقام اهل ولایت را
بر نبوت دست میدهد اگر برسانیدن اموریکه برایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر برسانیدن آن مامور شوند
پس بر پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر باوجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مقرر میگردند
و درین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده باشند و نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاری که از دست
خلیفة الله سرانجام میشود از دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری حسن صنعش
خدمتش بلاریب می بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد و بآن خواص

بحاجت خود ملتبسه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این فقیر نیک تامل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله مسافتی ورزیده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه
بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستاره است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت او
القصه عظمت آنکلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آنکلام پاک را با آن
مصحف ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و باک
اگر این ملاحظه میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود بنهم
البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد مثابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود در ابران یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذهن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که قومی را از امام متبرک اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و الحاح و نیاز پیش از پیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بار خدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه
چیز قادر توبه که قدم اول راه نبوت است بهمین عنایت فرما و عنایات بعنایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است ؎ شعر ؎ تو چون ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند ؎ بقدر بحر باشد
وسعت آغوش ساحلها ؎ بعد از آن صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه
قلب تا که عزیمت بگزارد و در ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد و بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تقرر منهیات شرعیه ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پیدا آمد و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و همه و در همان
حالت فرو رفت فبها و الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
همان حالت رو دهد بعد از آن در اثنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین او و رب عباد
سینه او را مالامال سازد و شرر و ابتهاج بمطالب آنکلام پاک کاسه سر او را پر سازد پس نظر کرم ممزوج
بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
آن نسبت این طالب بمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد
توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق
آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
اشیا نزد یک و فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
یاد میکند البته نزد یک یاد کردن این قسم تغلظ همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب ازان مرا زته در دل و مثل میخ
فولادی میخیزد و باکلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند همچنین همت قویه از ته دل خود بر آورده بقرآن
مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا
من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسان
بعد ازان او را علی الدوام بمراعات عقد توبه التفات ضرور است که در حضور ملک الاملاک که قادر علی الاطلاق
و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز
کنم و داغ نقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان صاحب
قدرت و انتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه می ماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل خطور
میکند اول او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را بر
بعمل کاری آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
بر مثل چنانسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بیعت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد
که خود را از زمرهٔ غلامان آنجناب و از جماعت حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن
اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین توبه را
بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز در آن جزو زمان از امثال و اقران باشد
اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست
و اتباع آن عزیز را فرع آن و بر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجهٔ اعتبار ساقط
میگردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع
بس جلیله است و از عمدهٔ آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه بتجربهٔ صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر
دست عزیزی بیعت میکند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از
مواقع ارتکاب معاصی و مظان مطالبت منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
محقق میشود یکی آنکه آن عزیز با وجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
جل و علا همان عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید
پس آن عزیز بتدبیری از تدبیرات خواه در منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبیح حائل گردد دیگر
آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بروی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پردهٔ غیب هویدا شده
چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بتحال طامع
حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف
علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجه اتم

متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق
امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب والممکن و جامع است او عند الله مجید است که کسی را ادراک
آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که
درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است بلا بد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب با کمل وجوه
مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب با این طریق خواهد شد که از جانب همان
حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه درمنام یا در یقظه حیلولتی واقع
خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطهٔ ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل
بقرآن محافظت طالب خواهد نمود + افاده ۲ + چون طالب را نوبت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد
او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا
تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم الفنون عربیه است فبها والا این مراد از
محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی والابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت
عرب او ل التفات نورزد و موشکافی متعمقین فنون ادب خود را برای فضیلت تمامی المحققین عربیه قرار داده بجرم
غفیر از اهل سلام را مقصود نزد ند معتبر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است + بیت +
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + کین ره که تو میروی بترکستان است + بعد از ان خلاصه این معنی و تفاصیل این
مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن
با اذکار و ادعیه ماثوره بزبان ما بین الجهر والاخفا در اکثر احیان شروع کند اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس بعضی اوقات
مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای
مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلام یکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود
قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان
حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه آن حالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید
اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید شمرد و با لجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید

گردد که طبیعت فی الجمله را ملال آرد و بحصول کسالت انجامد بلکه تدریجاً نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب
قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و مدد و قصور و ابتهاج و انکشاف عظمت حضرت حق
و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقصود مراقبه صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم مشترکه و تاثیرات
عادیه حادث نمیشود مثلا انزال غیث انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی
اشتراک دارند ملاحظه این نزد شخص عامی را حالت مرقوم الصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است
لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان را اکثر احیان نمایان است بسبب ملاحظه این امور ذهن را به کمالات حضرت
حق انتقال متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه که بر نقل این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت
که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری
بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار در بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن
عظیم بالاستغراق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا ثمره مراقبه صمدیت بدست آید و
چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد
اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید در مبادی حال فکر را از ذکر اهم داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مؤیداتی هست که بسبب آن
مؤیدات ذکر و فکر رونق میباید و آثار او بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مؤیدات و اقوای او
خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذوالحاجات و خبرگیری
مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوائج خود فرو مانده دروازه‌های حصول مطالب بسته روی او مسدود
گردیده و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی است
باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم میشود
که ذکر و فکر بکمال خود رسید ** افاده ۲۳ ** چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لا بد که طائر بلند پرواز همت

طالب اشهر اعلام این راه و اظهر علامات این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب
اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حب ایمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه
نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه
کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و پر ظاهر است که خود را مثل
سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای
مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد
شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت
خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد درین وقت
هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب بر خود مسدود ساخته
باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی
برهم نشود پس اگرچه شرعا محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد که اعلام
نصیحت و خیرخواهی است وجاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت درمیان
بنده نادان و جاهل و درمیان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال
پیمودن خود را در مظنه هلاک و عصیان انداختن است و درینجا نکته ایست که دانستن آن درین مقام بس ضرورست
و آن اقسام تجلی ارادت است پس باید دانست که تجلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین
راه ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادتست بیانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ در مقام فنا
رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس ایشان خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند
قسم ثانی و آن نصیب مبتدی سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر اراده
حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از تقاضای رغبت و خواهش و شهوت خالی نمیگردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان میحو شد لیکن
بنابر طلب رضای مولای خود آن اقتضاء رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند
و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب رضای مولای
خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن
عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون
بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند
که آنچه انسب و اولی است همونرا حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و دل
ما بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه انسب و اولی در حق ما بندگان است در
همان امر ما را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ارادات خود را در کارخانجات
الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد
کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او دخل ندهد بلکه نظر خود را ببر چهره مولای خود دوخته منتظر
امر او باشد و هیچ خدمت معینه از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد
بلکه مثل خدمتگار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او
شناخته دائما بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولای
او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد **افاده** همچون فنای اراده بکمال خود
میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهود مراقبه عظمت پیش گیرد بیانش آنکه چنانکه
سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه
ملکه یاد داشت در جبلت نفس ایشان مے نشیند آنرا ببعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صمدیت و رکثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
با این طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را
مضموم نماید و مضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ

والنهار وهو الله فی السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم را ملاحظه
کند و معیت و قرب علمی ایشان نظر خود دارد و انبساط انبساط سلطنت و حکومت او بر آسمان و زمین و برو
بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب در درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر
شود بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل او این مضمون سر بر زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می
بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصی می ماند که آن شخص را نسبت آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت
و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
محض بر قرب وجودی اکتفا نه نماید یعنی محض معتقد دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت
نمیکند بلکه این هم باید دانست که آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین
و آفرین بران میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان
خود می شمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرماید و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت
در دنیا نصیبه او میشود و او را در زمره کافرین نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص
و شدت انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید
بالجمله نکته گیری و نکته نوازی شان او ست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
این مضمون را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چکاری بر آید بلکه مقصود آنست که
حال آن طالب در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم
باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط انبساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در
ذهن خود تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان
و هر موجی از امواج بحر زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر
واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علویات
و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال و مثال

حال کسی باشد که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در چوبه تخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند
آنرا قابل تحمل نقل خود نپندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن
متعذر می شمارد پس بسبب ثبات خود غیر از آن شخص چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که
مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند
رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس تمامی عالم مهالک من است چه بهر موجی از دریا که خواهم افتاد البته
غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند
که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت نیز طالب
از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من بر نداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور
اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت
هر مورچه پایمال و مگس بدحال که متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت میکند و لهذا پیشوایان این طریق که
بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و
انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور و معروف است ندانی که مقصود
ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن حصلا طاری نمیشود چه
این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت
که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل
و هوش او را پراگنده سازد بران طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان
طبیعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد
پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که گر
در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لابد مادامیکه آن چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری
در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد دیگگونه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان
او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که

حضرت این چوب من نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا میگیرد
و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین ایشان الصادق همه کائنات را مثل چوب سنگ در دست
حضرت حق میدانند و همه موجودات مقهور عظمت او میشناسند اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب مورث ضاره و نافعه بر و طاری شود اما قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید شنیده که حضرت
ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب وهاب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای
طلب بجناب او هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده و الا صدور دعا نیاز صمیم قلب بر
میز نداز آنجناب متصور نمی شد و چون تحصیل ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ÷ افاده ۵ ÷ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح
توکل که در باب دل مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه الوهیت پیش گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بیشمار است منجمله آن شان حلم است که با وجود
شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات با فحش
قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و با خلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب الکمال عنایت و مهربانی پرورش مے
نماید و آن جریمه قبیحه را نسیا منسیا میسازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل
انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت و همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن
و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کامله بشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور شتته و معاملات مختلفه و
کارخانجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر امر توجهی مبذول میسازند و هر یک
معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان و مستحق میدارند نه بجدی افراط میکنند

که در یک کارخانه به همگی همت خود غریق شده کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریط می ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر ذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل نشینند و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه و متغائر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان دوست و معاملتی بر روی کار می آرند که بنا به استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگرچه اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشد حاصل نشده باشد بالجمله مغز اینکلام را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدریکه فرق در مابین کارخانه خدائی کارخانه این نفوس کامله است همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هرکسیکه معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط و وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت و امر آن مالک تحقیقی و مقابله شرایع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق بر ایشان نعم متتالیه فاضت می فرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمشابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود را است که اگرچه آن پدر مشفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را بر بادی نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود درینمقام آنست که این تادیب بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاص پدرانه هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه بر وی هویدا گردد و اصل این همه شیون علو ذاتی است که پرتو ازان بر نفوس کامله می افتد و بعلو همت مسمی میگردد و هرکسیکه در علو ذاتی

در مرتبه تصوری واقع شده باشد این امور خسیسه دنیا را چندان لیاقت نمیباید که بسبب هجوم این امور تشویش
در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب شتم ارذال در دل سلاطین عالی
همت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه ان کبرا این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و
قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را باعتبار الشرح آن شیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور
آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درخت
تصور باید کرد و علو ذاتی را بمثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و
ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که
مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که
این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تخلقوا باخلاق الله
اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی باو مسلم شود یا جماعه
متشتته برو هجوم نماید یا کسی از مخالفان باو راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای
آن شان الهی محض تشبها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب او در نشست
و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را پامال کرده و در تمام بدن او سرایت نموده
است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی باقدام می نماید همان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از او
جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید
فائده باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکند اول آنکه چیزی که طالب حق مراقبه آن میکند
لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا
دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت
خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش برشانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معامله از معاملات
ربانیه که درمیان آن کریم مطلق و بندگان خاص و گذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم
آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که صفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد

مثلاً اگر مراقبهٔ عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلیٰ بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل
میشود و اگر مراقبهٔ الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه
خلت کرده بر وی بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب
است در ملأ اعلیٰ و ملأ سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب اول در اثنای ذکر
ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است مشابه آنکه مفلسی دیده خود را
بر اطعمه لذیذه و فواکه بامزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همچون امور مذکوره گردیده و مالک
آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود گو که از جنس آن اشیای
مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان
شده بود مالک آن طعام لقمه ازان غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوایج ضروریه خود را
بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را
بران دوخته بود نمیدارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد لیکن لابد مالک آن فواکه آن مفلس
را باعطای چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه تحصول
را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته
بنوافل عطایا فائز میگردد مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در
قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعیین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار
آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلاً شخصی زیرک و فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اداء
طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد باما شدت ذکاء ذهن و قوت فطانت
در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی و ...
حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمیدارد بهمین سبب اکثر طالبان راه
حق باشغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را کماحقه در خود نمی یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال

امری دیگر از امور مقبول عند الله گو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند
از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده
باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص و احوال اهل کمال میشنوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل
فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری از آن کمال در خود نمی یابند
در بادیه تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند و گاهی در قصور شروط و ارکان
عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که آن
کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب وهو الهادی الی طریق
الرشاد + افاده ۶ + چون مراقبه الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام
کمال و تکمیل او مسلم شد و مرتبه خلافت عن اصله نصیبه گردید بعد از آن بعضی اکملین اقتضای آن می نماید که
خلعت تحریر و تقریر بر قد تصور او کوتاه و نارسا است و انتقام مقام انکشاف وجه است که واصبر
نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه رمزیست
بسوی این معنی غامض هر چند ایضاح این مرام به تقریر کلام متصور نیست + ع + لذت می نشناسی
بخدا تا نچشی + لیکن تخییل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر
از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک
سایر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور که بین التجرد والتعلق
است بقوت واهمه که بین العقل والحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده
بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است متحقق میشود و بر همین قیاس سایر لطائف انسانیه مثل
ادراک تجلی اعظم و حقائق ملا اعلی بلطیفه سر و ادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانیه
است که او را قلب هم نامند پس از همین جا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون بی چگون بی شبهه
و بی چگون متعالی از تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و معرا از همه تنزلات حتی که از

وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت
انمرتبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه
در حدیث شریف ان الله خلق خلقه فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه
من ذلک النور اهتدی و من اخطاه ضل اشارتیست باینمعنی پس همان نور قدسی را در عقول سعدا ازلی و فطرت
ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمثابه نور بصر است که در مجمع النور مکنون است و چنانچه سبب بینائی
فی الحقیقت همان نور او ست و تمامی پردهای چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و
شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن چه اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آئینه آن
شخص در زمره کوران معدود میشد و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نرسد اگرچه عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا بسبب نور آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
کار تامل کنند البته دریابند که الابصار فی الحقیقة همان نور بصر است اما چون آن نور را از راه چشم برآید نسبت ابصار
بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره موید همان نور بصر است باین جهت این انوار را هم اسباب ابصار
میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آله
ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور قدسی است که در اوائل ظهور ارواح نصیبه اهل
سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانی
بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان و
الاشکال و بانوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوی الاحترام و اولیای
عظام انبساط و انشراح یافته نه آنکه تحقیق این انوار غیبیه بسبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور
قدسی از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه
سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا ما بلطیفه
قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسیه

تحیر بهت سهره چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگرانرا باعث کدورت و
قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و
همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
روبرو می چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد انداخت نیست انچه از تقصیر اینمقام
در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه آنمقام فَوْرَآءَ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءُ
الْوَرَآءِ * فائده * الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب یالی و رسوخ فنای
اراده از نقوش امانی مصفا و معرا میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی
از نعم کونین در جذر قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی ترفهات دنیا و عقبی از صمیم دل آنها
بسر نمیزند حتا که یکبار اسم مبارک الله که بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هردو جهانی بخشند و
بسوی مبادلت این طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود
القصه صاحب اینحال همه اعمال برای مجرد رضای حضرت ذی الجلال بجامی آرد و بس وَالَّذِيْنَ
يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ بیان شان او ست و چون ارباب این
طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب رفیعه قائم میگردند
در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافره
طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای
مرغوبی یا ازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتا که
بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای بادشاه عالیجاه در طلب رضای او مدتی
ها سرگردان مانده و در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات
و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند
یافته و بخلعه خاص ملقب گردیده پس اینحال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و
در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه

مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال تأدب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت
حق با وجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی باسرار اشیاء و بواطن امور بلسان حال اکتفا کرده زبان قال را در
اکثر احوال بعمل نمی آرند که حسبی سؤالی علمه بحالی بیان شان امثال این اعیان است و حق
جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و چون قلبیه ایشان را انجاح می نماید باین وجه که مقتضای قلبی
ایشان را خود بخود بلا تقریب روی کار می آرد و ایشان را بالک سایر عظمای محافل قرب اطلع میسازد که انجاح
این امر محض برای استرضای ایشان و تنفید مقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید اعتبار
و موجب کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجاهتی بس رفیعه بسبب این معامله در امثال و اقران خود بدست
می آید :: **فائده** :: اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین اخرین من جمیع الوجوه غلط محض
و خطاء صریح است :: ع هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است :: لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاه
در ملاء اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بر هیچکس از اهل فطانت پوشیده نیست :: همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام وساطت فیما بین رب و خلقه در وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول فضیلتی که هست بر هیچکس از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله
خاتمه :: در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه نفس این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده در حقیقت خود حجت قاطع
و برهان ساطع است لیکن از بسکه در هیچ جزوی از زمان اکثر ناس قال را برحال می شناسند نه حال را
بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیداً بهم رسانیده اند
میباشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب را بپاره از کلام
که مبین ماخذ مضامین او باشد مذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر اینکه
حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود و تبیین یابد که
حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت
مناجات لا سیما در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و

[illegible]

نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنابرا علیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص
بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآنشخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب
وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
شدند و عرض نمودند که بندها از بندگان تو استدعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
کسی را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله
چه منظور است از انطرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم
کرد القصه امثال این وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای
خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید انسب طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب توالی ثمرات
اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و آن
امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند و اگر بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در جوهر نفس او کامن میماند
و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب و انشا مندی یا صنایع دیگر مثل
موسیقی یا حدادت یا صیاغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکه
الصناعه میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری
چون این شخص بان ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده
کمون مخفی می ماند چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری شده که
نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق
خرق عادت بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل میشود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله بهمین قانون
جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی

التفات کنند تا حقائق دروقائق آنچیز را کما حقه فراخور استعداد خود دریابند پس گویا که جمیع نسبتی ولایت برکمال سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرتش حاضر گردید ای که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است بر ائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گو که افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکند اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد والله اعلم ❊ و ما اخذ مبادی پس باید دانست که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکه در مقام قرب الفرائض قائم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود و الا تعیین اوضاع طرق موصله الی الله از جذب طبیعت و فواره صفت حی جوشد درآن تعلیم و تعلم آنگاه نیست

فائده ❊ درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارات اجمالیه معاملات حضرت ایشان است فوائد بسیست بس جلیله و منافع بسیت بس عظیمه ازان جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و ازان جمله تحدیث بنعمت الله است که امتثال امر واما بنعمة ربك فحدث درآن صورت می بندد و ازان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و علا با طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر کرده او را هدایتی بسوی مقام مطلب بالی خود متحقق گردد و ازان جمله تنبیه جهلاء اهل زمان است که ولایت از ممتنعات عقلیه شمرده منحصر را و ایل این امت داشته قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم اجمعین

قطعه تاریخ چکیده خامه جناب مولانا بالفضل اولانا ظهوری ظهور نجیب نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الله الکبیر

بعد حمد و ثنای رب ودود	نعت پیغمبر کریم بگو ❊	طبع گردید این کتاب منیف
رحمتش از حق قدیم بگو ❊	هست ملفوظ سید احمد	حمد این دفتر فخیم بگو ❊
ره روی کوی عشق جانا را	این صراطی است مستقیم بگو	نسخه داروی سقیم قلب

بی اہلِ امید و بیم بگو
این گلستان دین کنون گل شد
زصفاتش نوای کلیم بگو
مہربان زدی مہربانی خوش
ماندا و زنده یا رحیم بگو
باعث طبع شد امین الدین
ہست این روح ہر جسیم بگو

آنکه ہمه درد عشق رست دوا
بجہان مژده ای نسیم بگو
ہست وصاف و خلیق و شفیق
صاحب الفت عمیم بگو
بہ وکونش جزای خیر دہد
تو امینش بگو فخیم بگو
سال طبعش توای فقیر اکنون

این شفا بہر ہر سقیم بگو
گر بہ پرسے کہ طبع کرد این را
طبع موزون او سلیم بگو +
بمحمد حیات نامے شد +
خالق و رازق عظیم بگو
چون برون آمده زقالب طبع
زہدی خط مستقیم بگو + + ۱۲۸۵ھ

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۳			۱۴	۲	برلبوی	لبوی
〃	۱۳	می بندد	می نہدد	۲۶	۱۷	اعتبار	اعتنا
۷	۱	بلشکر	لبکر	۲۸	۱۶	عزع	فزع
۱۰	۹	نمیکند	میکند	۳۰	۱۱	بیدای	سویدای
۱۱	۹	اقتضاء	مقتضی	۳۷	۸	وسواری	وسواری شکاری
۱۲	۳	حب عقلی	حب عشقی	۳۸	۷	مبارزت	قابل مبارزت
〃	۲۰	محبت	بحبت	۴۳	۴	تقدس	القدس
۱۳	۲	قلم	نظم	〃	۹	وبلکہ	بلکہ
۱۵	۲	چندر	چقدر	۴۴	۱۹	ذوی	ذی
〃	۱۱	طرف	صرف	۴۶	۱۱	وحی فترت	فترت وحی
۱۶	۴	ازین	ازین امور	۴۷	۱۷	درمال فجر	بدمآل خیر
[illegible]	۸	بر	ببر	۴۸	۱۷	مقلسات	مقاسات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۲۱	ہیچ دنیا	ہیچ چیز دنیا
"	"	منفعتے	ومنفعتے
۵۸	۲۱	درآنجا	درینجا
۶۲	۱۵	براب	برات
۶۳	۱۳	ازعمل	ازحلیۂ عمل
۶۶	۱۰	امراہااست	امرامست
۷۹	۴	بہ کبر	بکفر
۸۰	۴	ریاح	ریاح رحمات
"	۱۴	فہوات	جہوات
۸۲	۲۰	سازد	نسازد
۸۳	۳	خلقک	خلقک فنک
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	بمرتبۂ قطب الاقطاب
۱۱۷	۲۱	بذاک	بذابت
۱۲۰	۱۰	انا امور	ازامور
۱۲۱	۲	بقابودی	بقابوی
۱۲۶	۳	قبض	نبض
۱۳۴	۱۷	محب	حجب
۱۳۷	۹	ازضا	دررضامندی
	۲۰	وجودباوجود	وجودباجود
۱۳۹	۸	بودند	بوند
۱۴۰	۱۵	گرودند	کردند

صفحه	سطر	غلط
"	۱۹	پس ہرحرکتی
۱۴۲	۱۵	ہم خلت
۱۴۹	۱۱	آینما
۱۵۱	۱	خبت
۱۵۲	۷	کورہ
۱۵۵	۱۳	فتشعریت
۱۵۶	۱۵	عزیت
۱۶۷	۲۰	میورزد
۱۷۰	۱۶	ہالوار
۱۷۵	۱۰	وسالت

تمت